

زندگی و شخصیت مدرس^(۱)

به قلم: تشید - مدیر مجله تاریخی

«جریده شریفه خواندنی‌ها بنده یک رشته مطالب راجع به زندگانی و شخصیت مرحوم خلد آشیان سید حسن مدرس نابغه ملی ایران در روزنامه کسری منتشر نموده و تا به حال اجازه تجدید چاپ و اقتباس آن را به کسی نداده‌ام. چون انتشار جریده شما به منزله تدوین تاریخ ایران است تقاضا دارم که مقالات مزبوره را مطالعه در صورتی که مطابق مسلک خود یافتید امر به درج فرمایید.

مدیر مجله تاریخی

پیشگاه علم و اندیشه‌ها
بنام خداوند متعال

بودم آن روز من از طایفه دردکشان مع‌علوم فاضلین که نه از تاک، نشان بود و نه از تاکستان تاریخ زندگی مرحوم مدرس را آقای خواجه نوری ضمن جزوات بازیگران عصر طلایی منتشر نموده آقایان مکی و آل بویه، هم بر عنوان بازیگری و هم بر مطالب آن انتقاداتی نوشته‌اند.

آقای دکتر سید عبدالباقی مدرس، آقازاده مرحوم مدرس بر رویه خواجه نوری معترض و از تصحیح آقای مکی اظهار رضایت نموده‌اند.

آقای دکتر باستان در مقام دفاع از نشریات آقای خواجه نوری مقاله نوشته‌اند اخیراً نیز آقای قوامیان یک رشته مقالاتی در این باب با جلب نظریکی از رفقاء و دوستان بنده که با مرحوم مدرس مرتبط بوده‌اند منتشر کرده که کلیه این نوشته‌جات به اطلاع اکثر علاقه‌مندان رسیده است.

و در عین حال جمعی از دوستان موکداً از بنده تقاضا کرده‌اند که زندگانی این شهید سعید ملی را با مشاهدات و مسموعات خود از خود آن مرحوم منتشر نمایم.

خود بنده هم بعد از شهریور ۱۳۲۰ که به اخذ امتیاز مجله تاریخی اقدام کردم همین نظر را داشتم چنان که تهیه مقدمه هم در شماره‌های اولیه مجله تاریخی به عمل آمد ولی چون مشاهده کردم که اشخاص استفاده جوهر یک با تجهیزات کاملی از دروغ و افتراء در این میدان تاخت و تازی دارند و اجرت زحمات موهوم خود را از ملت می‌خواهند و حال آن که نه در زمان حیات آن فقید سعید پیرو او بودند و نه مرحوم مدرس با نظر احترام و اطمینان به آنان می‌نگریست.

اشخاصی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ دوست و رفیق مدرس شده‌اند بعد از خاتمه دوره ششم مجلس تا زمان جلب و اعزامش به تبعیدگاه یا قتلگاه یک مرتبه هم با او ملاقات و تماس نداشته‌اند. و منحصر کسی که افتخار از کلاس تقیه بطور ظفره‌گذشت و روابط خود را تا آخرین دقیقه آزادی آن مرحوم قطع نکرد و بعد از گرفتاری آن مرحوم هم تا هشت ماه در زندان سیاسی گذرانید بنده بودم و بس، آنان که منکرند بگورو به رو کنند، هر که تردید دارد ممکن است از آقای دکتر مدرس و کاشته وفادارش عمواقلی و عیال مرحوم مدرس که فعلاً در تهران هستند. تحقیق نماید و به همین جهت قوای جوانیم در زندان سیاسی کاشته شود و بعد از استخلاص با معالجات زیاد به هیچ وجه آثار ایام زندان مرتفع نشد و بدنم بهبودی حاصل ننمود - و این شدت شهربانی بدین جهت بود که در ایام اخیر آزادی مدرس حفاظت ناموس و اسرار خانوادگی آن جناب به عهده بنده محول شده بود و افتخار دارم که با فلج کردن بدن خود و از دست دادن قوای جوانی از عهده وظیفه وجدانی خود بخوبی برآمدم.

رقیب دور تو گردید و من نگردیدم بیا بدور تو گردم حمیت از دین است اداره شهربانی بعد از برخورد به این اندازه اطمینان که از طرف فقید سعید نسبت به این ذره بی مقدار ابراز شده بود تمام اسرار سیاسی ایشان را در من جست و جو می کردند.

اسناد و دلایل این قسمت که پرونده سیاسی بنده را در شهربانی تشکیل داده فعلاً جزو پرونده قتل مدرس شده و در دفتر دیوان کیفر بایگانی است.

به هر حال به جهات فوق در آن تاریخ از تعقیب سلسله مقالاتم خودداری نمودم و اینک که معاوضه تاریخ نگاران خاتمه و های و هوی استفاده چنان هم به سکوت مبدل شده خاطره های خود را نسبت به تاریخ زندگانی و سایر خصوصیات این رجل سیاسی منفرد و بزرگ ایران از لحاظ عموم می گذرانند. و ضمناً متذکر می شود که با آقایان خواجه نوری و مکی و آل بویه و دکتر باستان و قوامیان آشنایی و خصوصیتی ندارم و برای یک مرتبه هم در این باب با آنان ملاقات و مذاکره نداشته ام و به همین جهت در مقام انتقاد و تأیید حقایق هیچ یک از آنها نیستم ولی بدیهی است عقاید بنده بالنتیجه نظر بعضی از آنان را صراحتاً تأیید و در مورد نظریات بعضی دیگر ساکت است.

و هر یک از خوانندگان عزیز راجع به مطالب منتشره در این مقالات اگر خواسته باشند به مدارک بنده رسیدگی نمایند از آنان استدعا می شود که زحمت کشیده در دبیر خانه مجلس شورای ملی یا بنده ملاقات و نظر خود را تأمین نمایند. اینک شروع به اصل مقصود.

بزرگترین نابغه ملی ایران با شهید سعید تاریخی سید حسن مدرس پسر مرحوم سید اسمعیل اصلاً اهل نطنز و در قریه سرابه گجوری در تاریخ ۱۲۸۷ قمری هجری قدم به عرصه وجود گذارد. و نژاداً از طایفه جلیل میر عابدینی است که تمام افراد این خانواده اهل علم و فضل و وعظ بوده اند این قبیله از زمان خیلی قدیم در حدود اردستان و نطنز به قدس و تقوی معروفیت کامل بلکه منحصر به فرد داشته اند و همیشه مورد احترام تمام اهالی بوده و به تمام ملکات فاضله انسانیت ضرب المثل بوده اند.

سید حسن در سن شش سالگی به قمشه که در شهرضای حالیه است نزد جدش مرحوم سید عبدالباقی که اهل علم و ساکن آن جا بوده فرستاده می شود و تا چهارده سالگی تحت حمایت آن مرحوم به تحصیل مقدمات صرف و نحو و مختصری فقه پرداخته و بعد از فوت جدش بر حسب توصیه او به اصفهان برای تکمیل تحصیل اعزام می شود.

و با مراقبت و حفاظت مالی و معاش پدرش تا سن ۲۱ سالگی در اصفهان مشغول تحصیل بوده که پدرش هم در این تاریخ فوت و به قول خود امیدش از غیر خدا قطع می شود. ولی اراده آهنین سید حسن از تحصیل منصرف نشده و به هر زحمتی بوده است به رویه تحصیلی خود ادامه می دهد.

در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول خدمت قریب سی نفر از استادان فن را درک کرده است که به فرموده خودش برجسته ترین آنان در علوم حرسیت میرزا عبدالعلی مرندی نحوی بوده که هشتاد سال داشته و صاحب تصانیف زیادی است و منزویا نه زندگی خود را گذرانیده است و در علم معقول هم دو نفر استاد در اصفهان وجود داشته که کسی را در آن زمان پایه رقابت با آنان نبوده است اول جهانگیر خان قشقایی و دوم ملامحمد کاشانی که هر دو نفر به تربیت به سید حسن علاقمند بوده اند ولی استادان فقه و اصول زیادی داشته که در بین آنان شخص مخصوصی را معرفی ننموده است. مدرس از سن ۲۴ سالگی در اصفهان طلبه فاضل و شجاع و متنفذ و به اصطلاح امروز قهرمان فعال طلاب معرفی می شود و علت آن واقعه ذیل بوده است.

ورود مدرس به میدان سیاست

در حدود سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ قمری نفوذ مسعود میرزای ظل السلطان در اصفهان و توابع به اعلی درجه رسیده بود و به طوری حکومت می کرده که مکرر مورد سوءظن پدرش ناصرالدین شاه واقع می شود. و با داشتن نفوذ زیاد در ایل بختیاری و شهر اصفهان باز قانع نبوده که به عنوان والی و یا حاکم و یا امیر ساده معرفی شود بلکه

می‌خواستند تمام طبقات مردم احترامات خاص برای خانواده او قایل باشند و بر عوام الناس سلطنت قاجاریه را از جنبه مذهبی هم تحصیل نماید شاید با این تیر در نظر داشته که دو هدف را نشانه نماید یکی محبوبیت خود را در اصفهان تامین و دیگر رشوه دادن به پدرش از حیث علاقمندی به خاندان سلطنت و بیداری خود در مقابل آوازه تجدد و تمدن که گاهی از راه‌های دور (مالک غربی) احیاناً به گوش خواص ایرانیان می‌رسید برای این منظور جلساتی محرمانه با عده‌ای از اهل علم طرفدار خود تشکیل، در نظر می‌گیرند که کتابی مشعر بر اولوالامر بودن سلاطین و امرای اسلامی در هر قطعه از عالم که تسلط دارند تالیف و منتشر نمایند. در تاریخ مزبور واعظی در اصفهان می‌زیسته به نام حاج میرزا حسن کاشانی که دارای تحصیلات عالی علوم قدیمه و ادیب فصیح و متبحری بوده است. قرعه این فال یا بد نامی به نام آن بیچاره زده شد و از طرف ظل‌السلطان مامور تالیف چنین کتابی می‌شود - البته نامبرده از حیث الفاظ و سبک انشاء و ادبیات به خوبی از عهده تالیف کتاب بر می‌آید اما بدیهی است که مطالب غلط با عبارت و انشاء عالی تغییر ماهیت نمی‌دهد این کتاب با کاغذ اعلی و چاپ خوب به طبع رسیده و با قوه نفوذ ظل‌السلطان در اصفهان نشر و به نقاط دیگر هم فرستاده می‌شود.^(۱)

بدیهی است در مقابل نفوذ والی علماء محافظه کار و ملاکین و تجار درجه اول سکوت اختیار می‌کنند ولیکن سید حسن جوان مغرور و شجاع و قهرمان ما که برای ابراز لیاقت و استعداد فطری خود میدانی جست و جو می‌کرد و دامن همت را بر کمر زده و علم مخالفت با این کار را در دست گرفته است. قبلاً کلیه طلاب مدارس اصفهان را به مدرسه چهار باغ دعوت و نطق فصیح و بلیغی و اثر بر لزوم مقاومت با این خلط مبحث و عمل غلط نموده و در نتیجه در مواد ذیل موافق حاصل و از همان روز به موقع اجرا می‌گذارند.

۱- نظر به این که مقاومت با حکومت مستبد ظل السلطان امری عقلایی نبوده تصمیم اتخاذ می‌کنند که از جمع آوری کتاب و سوزانیدن و پاره کردن آن در معابر صرف نظر نمایند و اشخاص را به غلط بودن این احتیاج سفسطه‌آمیز به وسیله ذکر امراء و ولات بنی امیه و بنی عباس که خود قاتل ائمه هدی بوده‌اند متوجه نمایند.

۲- از پرخاش نسبت به حاج میرزا حسن که در عامه اصفهانی‌ها علاوه بر دولت طرفدارانی داشته خودداری ولی در هر مجلس که نام برده در آن به منبر می‌رود و در آن مجلس طلاب ننشسته و به مجرد شروع وعظ حاج میرزا حسن در هر جای مجلس که جلوس کرده باشند از جای خود برخاسته و بطوری که مردم را متوجه انضجار خود نمایند و یا نظره‌های غضب‌آلود و متنفرانه به طرف منبر نموده ولی به هیچ وجه کلمه بد و خوبی اظهار ندارند این تصمیم به ریاست سید حسن در تمام اصفهان به فاصله چند روز به موقع اجرا گذارده می‌شود و بعضی از مقدسین هم از طلاب پیروی می‌کنند و در نتیجه ورود حاج میرزا حسن به هر مجلس با ختم آن مجلس مصادف می‌شود و این طریق موجب شده که نام برده از سلک وعاظ خارج و با سوابق چندین ساله خود دیگر هیچ کس او را دعوت نمی‌نماید بیچاره ناچار به ظل السلطان متوسل می‌شود که برای او راه چاره فکر کند.

والی بعد از توسل به علماء درجه اول و توزیع پول‌های خوب و تهدیدات به وسیله عمال حکومته، مختصر موفقیتی حاصل نمی‌کند زیرا اعمال طلبه‌ها صرفاً مقاومت منفی بوده نه کلمه‌ای به واعظ مزبور حرفی می‌زده‌اند که متهم به توهین شده و مشمول قانون نشر اکاذیب دوره بیست ساله شوند و نه کتاب را پاره می‌کرده‌اند که وجودشان محل نظم و به موجب قانون منع اقامت از محل مخصوص تبعید شوند.

«قانون نشر اکاذیب زندان قصر را پر از اشخاص کرد که خواب‌های مذهبی دیده بودند و اگر هم دروغ می‌گفتند دروغی بود که به حال هیچ کس ضرری نداشت قانون منع اقامت در محل مخصوص از اهالی قسمت شمال مخصوصاً تنکابن در خوزستان و شیراز قبرستان‌هایی تشکیل داده است که ابداً در تاریخ ایران ثبت خواهد گردید»

در این جا واقعه نغز و خوش مزه راجع به تفسیر قانون مزبور دارم که ذکر آن بدون مناسبت نیست.

سید رئوف نامی است اهل طالقان که در سال ۱۳۱۴ شمسی در دفاتر رسمی مشغول تحریر و به واسطه سوابق تصدی به امور دفاتر یابنده آشنا شده بود و ضمناً همسایه یکی از هم ولایتی‌های محترم بنده آقای احتشام شهیدی هم بود، روزی که برای ملاقات شهیدی رفته بودم دیدم جمعی در بیرونی او مشغول خنده و استهزاء نسبت به سید رئوف بودند و ورود بنده مجلس شوخی را به مجلس جدی تبدیل کرد. و آقای احتشام به بنده اظهار کردند که فلانی سید رئوف محکوم به تبعید به کرمان شده و شخص بیچاره‌ای است اگر بتوانی با او مساعدتی بکن.

فوق العاده تعجب کردم و پرسیدم که جرم سید چه بوده و حکم از کدام دادگاه صادر شده است آیا به مرحله قطعیت رسیده است و یا راه استیناف و تمیز باقی است؟ در این حال دو مرتبه شلیک خنده در گرفت و گفتند بخشدار طالقان از قانون منع اقامت در محل مخصوص استفاده کرده و چنین تصمیمی را گرفته و علت هم آن است که رجب علی نام یکی از ثروتمندان طالقان دختری داشته که طرف تمایل سید رئوف بوده و هر چه سید بیچاره برای خواستگاری التماس کرده در قلب پدر دختر موثر واقع نشده است.

مسایل عشقی هم، که خوانندگان عزیز می‌دانند شوخی بردار نیست، ناچار عاشق و معشوقه با هم تبانی و نیمه شبی از طالقان فرار و خود را به تهران می‌رسانند و فوراً خودشان را به دفتر ازدواج معرفی و با یکدیگر عقد زناشویی بسته و در کمال شرافت به زندگانی خود ادامه داده‌اند و فعلاً هم خدا به آنان پسری عطا کرده است.

ولی رجب علی پولدار و مغرور برای انتقام خود به ریاست امنیه آن جا رجوع و ضمناً بخشدار را طرفدار کرده است و مجلس عالی ادارات دولتی طالقان که عبارت از بخشدار و رئیس امنیه کرج و آموزگار دبستان پنج کلاسه و مأمور مالیات بر درآمد طالقان تشکیل و این حکم را صادر می‌نمایند که به وزارت کشور ارسال و با تشریفات

مخصوص به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاه رسیده و برای اجرای آن قوس نزولی را پیموده و بالاخره به کرج فرستاده‌اند و سید رئوف برای رسیدگی به مختصر علاقه خود دیگر جرأت عبور از طالقان را ندارد به علاوه مأمور امنیه در شهر هم مزاحم سید رئوف است. خدا شاهد است که قبلاً باور نکرده و باز حمل بر شوخی و خوشمزگی کردم یک مرتبه متوجه شدم که حالت بغض و گریه‌گلوئی سید را می‌فشارد بی‌نهایت عصبانی و در همان مجلس قول دادم که به حول و قوه‌ی الهی این حکم را نقض و هیأت حاکمه آن را مفتضح خواهم کرد و در اولین دقیقه فرصت، عریضه سید را به نظر جناب آقای صدر وزیر عدلیه رئیس کل تفتیش کشوری رسانیدم که ایشان هم قبلاً شوخی فرض کردند تا به اصرار، معظم‌له را به حقیقت داشتن قضیه متوجه کردم - و خودم مأمور شدم که به قضیه در محل رسیدگی کنم - حال می‌خواهیم سید را همراه خود به طالقان ببرم بیچاره می‌ترسد و نمی‌آید و می‌گوید مرا جلب می‌کنند.

تا این که به هر طریقی بود او را مطمئن کردیم که جلب شما در این موقع توهین به وزارت دادگستری و تفتیش کل کشور است به علاوه بنده شخصاً حامی شما خواهم بود به هر حال او را قانع کرده و به اتفاق به کرج عزیمت و در یکی از مهمانخانه‌ها توقف و به موجب یادداشتی آقای عرش پور رئیس امنیه را که ظاهراً سروان بود احضار نمودم و در این حال چند نفر خودشان برای اطلاع دویده و مشارالیه را از جریان آمدن بازرس مستحضر کرده بودند.

پس از ساعتی انتظار، نامبرده سواره غرق آهن و فولاد با یک نفر اسکورت وارد شده و سلام حقیقی داده و جلوس نمود - بنده مأموریت خود را به ایشان اعلام و اخطار نمودم که اگر میل دارید در محل هنگام رسیدگی حاضر باشید مانعی ندارد چنان که عدم حضور شما هم مانعی ندارد - گفتند چون راه نا امن است حتماً برای حفاظت شما همراه شما خواهم بود ولی رسیدگی شما مانع از جلب سید رئوف که به موجب فرمان ملوکانه مدتی است مأمورین برای جلب او کوشش می‌کنند نیست، بنده روی خود را ترش نموده و گفتم قباحه دارد که قانون و مقررات خاصی که برای روسای

بلوچ و قشقایی و بویراحمدی و مشایخ یاغی خوزستان و خوانین لرستان و اکراد وضع شده در درب دروازه‌ی تهران در باره‌ی سید رئوف مفلوک بیچاره اجرا نمود - در حالتی که در قانون مقید است که فرماندار و روسای ادارات به موضوع ماجراجویی اشخاص رسیدگی نمایند آیا تحصیل دار مالیه - و یا فرضاً رئیس شعبه‌ی دارایی و آموزگار دبستان رئیس اداره هستند - در کدام قانون به بخشدار چنین حقی داده شده است. با صرف نظر از تمام این مراتب و تصدیق به صلاحیت این مجلس محاکمه عالی، شما باید درباره‌ی سکنه طالقان تصمیم اتخاذ نمایید و تناسب اشخاص و محل را هم در نظر داشته باشید. مثلاً یکی از افراد ساکن طالقان را مجبور نمایید که چندی در ورامین توقف نماید.

به شما چه ربطی داشته که سید رئوف ساکن تهران را تبعید به کرمان نمایید - این گونه اقدامات بدین طرز، مسخره و استهزاء مقامات عالیه است شما با چه جرأتی چنین گزارش با چند وسایط به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسانیده‌اند. آیا فکر نکردید که اگر تصادفاً حقیقت قضیه در پیشگاه همایونی مکشوف گردد با شما چه معامله خواهد کرد البته نامبرده ساکت نشد و نظایر این عمل را در صفحات شمال زیاد معرفی کرد ولی بنده تمام آن اعمال را تخطئه کرده و غلط دانستم بالاخره با قدری ملایمت گفت من تقصیر ندارم و بخشدار این کمیسیون را تشکیل داده است. در این موقع سید رئوف شیر شده و گفت خیر جناب عالی می‌گفتی که محکمه‌ی صحرايي براي تشكيل داده و اعدام خواهم کرد و این عمل هم با فشار شما انجام شده بنده جلو سید را گرفته و امر به سکوتش کردم.

جناب سروان سرلطف آمده و گفتند از هنگ مرکزی برای این کار کسب تکلیف خواهیم کرد و به فاصله‌ی نیم ساعت مراجعت کرده و بشارت دادند که هنگ مرکز امر نموده که سید را به اختیار وزارت دادگستری بگذارد. به هر حال سه نفری به طالقان رفته و هر چه در اصلاح داماد و پدر زن کوشش کردم موفقیت حاصل نشد لذا به تهران مراجعت و گزارش مفصلی تهیه کرده و از مجرای تفتیش کل کشوری به وزارت کشور

ابلاغ و از آن جا نیز مجدداً قضیه را به عرض ملوکانه رسانده و حکم تبعید به کرمان سید رئوف که به قدر پیشیزی و جبهه قانونی نداشت لغو گردید.^(۱)

حال برگردیم به مطلب خودمان که ظل السلطان می خواهد موقعیت حاج میر سید حسن را تجدید کند.

لذا تصمیم به تطمیع طلاب و شکستن صف مدرس به وسیله اشرفی و طلا می شود بدین ترتیب که در عمارت شخصی خود مجلس روضه عالی تشکیل و قرار می دهد که منحصرأ حاج میر سید حسن به منبر برود و به وسیله ایادی خود در شهر انتشار می دهد که هر طلبه که به روضه آمد لدی الورد یک دو هزاری طلا و لدی الخروج یک پنج هزاری طلا به او خواهند داد - و به پیش نمازان محلات لدی الوردده هزار و لدی الخروج تومانی طلا می دهند. البته به علماء بزرگ و درجه اول عطیه بزرگتری داده می شده است.

این خبر شور انگیز در شهر هیاهویی بر پا می کند و از هر طرف طلاب به جنبش آمده و دسته های موافق و مخالفی تشکیل می شود - ولی اکثریت آنان طرفدار سید حسن مدرس بوده و برای کسب تکلیف جدید به او مراجعه می کنند. سید حسن از ترس این که مبادا رفقای صمیمی او شیفته طلا شده و سنگر را مانند رفقای سیاسی در دوره ششم خالی کنند رفتن به مجلس روضه خوانی را تصویب کرده و دستور می دهد که به منبر زیاد نگاه نکنید و اظهار تاجر و تباکی زیادی هم ننمایید، تا شب آخر روضه ولی در آن شب کلیه طلاب چشم های خود را مانند تیر به منبر دوخته و به هیچ وجه اظهار تأثر و تباکی نکنید تا آخرین ساعت ختم روضه مجلس شکسته و بدون رونق ختم شود و به همین ترتیب هم روضه خوانی ظل السلطان که مبالغ گزافی خرج آن می شود خاتمه می یابد.

اما شب آخر که حاج میر سید حسن در منبر وضعیت را مشاهده می کند و می فهمد

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت سوم)، مجله خواندنی ها سال ۹ شماره ۳۰ صفحه ۱۵.

که از این اقدام ظل السلطان هم نتیجه‌ای عاید او نمی‌گردد با حالت عصبانی پایین آمده و با دست خود اشاره به طرف سید حسن کرده و می‌گوید (من رفتم خدا جوان مرگت کند اگر من اشتباهی کردم تو زنده بگورم کردی) باز سید جواب نداده است و بیچاره حاج میر سید حسن همان شب از اصفهان خارج و دیگر مادامی که زنده بوده به اصفهان مراجعت نکرده است.

در مورد حاج میرسید حسن فوق‌الذکر استعلامی شده از مرحوم آقا محمد باقر خوانساری چهار سوقی صاحب روضات الجنات - ایشان در جواب نوشتند.

این سید کاشی ناشی - در اواسط کفر است یا در حواشی

سید حسن از این مبارزه فاتح بیرون آمد و آوازه‌ی این عمل او در مجالس و محافل دولتی و ملی مورد بحث قرار گرفت و در اندک مدتی نامبرده مورد ملاحظه و احترام علماء بزرگ و هم چنین مقامات دولتی قرار گرفت و خود ظل السلطان هم که تا ساعت آخر اعلان مشروطیت مرد ساکت و قانعی نبود. به خیال اجرای منویات و استفاده از چنین شخص فهمیده با او گرم گرفت ولی نقشه او به جایی نرسید و افسونش در مدرس موثر نشد.

در همین موقع قضیه‌ی امتیاز دخانیات زبان زد خاص و عام گردیده که مدرس در این قسمت هم عملیاتی داشته ولی چون ملت ایران متفقاً یا امتیاز کمپانی رژی مخالف بودند و به وسیله حکم شرعی لازم‌الاتباع مجتهد بزرگ و مرجع تقلید شیعه بلکه عالم اسلام مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی طاب ثراه این امتیاز لغو گردید هرگونه عملیات انفرادی مرکز و شهرستان‌های ایران تحت الشعاع واقع شده و در مقابل امر نایب امام مسلم قابل ذکر نیست و اجمال قضیه چنین است که شاه ایران امتیازاتی به رژی انگلیسی راجع به دخانیات و غیره می‌دهد و صاحب امتیاز به میل خود قیمت تنباکورا تعیین و در مقام خرید اجباری آن بر می‌آید اهالی فارس از تحویل تنباکوی خود امتناع و در منزل حاج سید مصطفی نامی که در شیراز اهل علم و مرجعیت داشته متحصن می‌شوند مأمورین دولت به آنان حمله برده و می‌خواهند آنها را متفرق کنند اهالی نیز

مقاومت کرده و قضیه به اعتصاب عمومی منجر می‌شود. اعتصاب از شیراز به شهرهای دیگر هم رسیده و بالاخره تمام کشور به پیشوایی علماء خود به جنبش آمده و متفقاً لغو امتیاز رژی را از دولت مستبد وقت خواستار شدند - دولت که حاج سید مصطفی شیرازی را محرک اول این واقعه می‌دانست در مقام جلب او بر آمد - نام‌برده نیز با کمک اهالی جنوب از مرز عبور نموده و در سامره خود را به مرحوم میرزای شیرازی رسانید - تلگراف‌های زیادی از تمام نقاط ایران به پیشگاه مرحوم میرزا مخابره شد و شخص سید مصطفی هم لاینقطع آن مرحوم را به مقاومت با شاه ایران تحریص می‌نمود. بالاخره مرحوم میرزا حکمی به عبارت ذیل صادر فرمود (الیوم استعمال دخانیات مطلقاً در حکم محاربه با امام زمان است الاحقر محمد حسن الحسینی).

این حکم تلگرافاً به مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی در تهران ابلاغ و رونوشت آن توسط مسلمانان پرحرارت شبانه به دیوار خیابان‌ها و کوچه‌ها الصاق گردید و به حدی مؤثر واقع گردید که اگر کسی استعمال دخانیات در معابر می‌کرد تحقیقاً بدست مردم قطعه قطعه می‌گردید ناصرالدین شاه به حکم اجبار خسارات کمپانی رژی را پرداخته و امتیاز را ملغی نمود مرحوم کیوان قزوینی در مؤلفات خودش که به چاپ رسیده صدور حکم را از طرف مرحوم میرزا منکر شده و می‌گوید شاه پس از دادن امتیاز به انگلیس‌ها در فشار روس‌های تزاری واقع شد و ناچار به لغو امتیاز بود و بهانه در دست نداشت و بدین وسیله متوسل گردید. و چندی در سامره توقف فرموده ولی آن جا را برای تحصیل خود مناسب نمی‌یابد و با کسب اجازه به نجف اشرف عزیمت و با شرکت دو نفر طلبه عرب حیاط کوچکی را اجاره و به تحصیل مشغول می‌شود.

مرحوم مدرس از سیاست مداری و فطانت میرزای شیرازی داستان‌هایی می‌فرمود که تحمل آن اعمال فوق طاقت بشری است - برای ادامه حق و تدبیر از زحمات آن یگانه حامی اسلام قضیه ذیل بطور جمله معترضه در بین تاریخ زندگانی پسر عم جلیش درج می‌گردد و امیدوارم دو روح برفتح میرزا و مدرس از این تلفیق خوشنود و خوانندگان عزیز هم بهره‌ور کردند این مطلب عیناً در کتاب تاریخ سامره که مؤلف آن

جناب شریعت‌مدار شیخ ذبیح‌الله محلاتی است و فعلاً در همان شهر سکوت دارد نیز با مختصر تفاوتی درج شده است - آقای آقا میرزا محمد تهرانی مقیم سامره به تهران آمد و از نخست وزیر ایران استدعای طبع و انتشار کتاب خود را کرد و در نتیجه کتاب برای مطالعه به بنده سپرده شد و مؤلف به مشهد مسافرت کرد بنده کتاب را مطالعه و استفاده کاملی از مندرجات آن که مجموعه‌ای نفیس از افتخارات و سوابق تاریخی و مذهبی ایرانیان مخصوصاً عملیات خوانین دنبلی رضائیه و شیخ العراقین و بعضی رجال دیگر ایرانی من جمله قضیه فرموده آقای مدرس بود کرده و به آقای نخست وزیر مفصلاً گزارش عرض کردم.

گرچه گزارش بنده تاثیری نکرده و آقای نخست وزیر به واسطه‌ی عربی بودن کتاب و خوف از تکفیر سیاسی و وطنی عربی بودن کتاب و خوف از تکفیر سیاسی و وطنی به چاپ کتاب اقدام نکرد ولی از مال شخصی خودش پنج هزار ریال به صاحب کتاب اهداء نمود آن چه بنده اطلاع دارم تا به حال این کتاب به طمع نرسیده و امیدوارم که نشر قضیه ذیل اثری در نشر اصل کتاب هم داشته باشد.

مرحوم حاج میرزا حسن بعد از مرجع شدن به واسطه توقعات زیاد مردم خصوصاً اهل نجف نتوانست در آن جا بماند و به نام زیارت سامره رفت و در همان جا حل اقامت انداخت و شروع همسران آن شهر نمود.

مدرسه و دکاکین و حمام و عمارات آن مرحوم که برای آسایش زوار و طلاب بر پا کرده هنوز باقی است و به همین جهت جماعت شیعه از نقاط دیگر عراق روی بدان شهر آوردند و روز به روز بر عظمت شیعه در آن شره افزوده می‌شد و کسبه اهل سنت هم چون از ناحیه مرحوم میرزا و اتباعش منتفع می‌شدند از لوازم احترام حضرتش خودداری نداشتند.

این رویه چشم علماء اهل سنت را خیره نمود و در مقام چاره جویی بر آمدند و پس از کنکاش‌ها تصمیم اتخاذ کردند که به وسیله‌ی رجاله و عوام الناس در روز معین بر شیعه‌ها حمله نموده و به شخص مرحوم میرزا هم توهین نمایند، تا بدین وسیله مردم

شیعه را مرغوب و از سامره بکوچانند ولی علمای شافعی از این اتحاد و کنکاش سرباز زدند و گفتند جماعت شیعه مثل سایر مسلمانان هستند و ایذاء آنان شرعاً حرام است سه فرقه دیگر حنبلی و مالکی و حنفی در انجام این توطئه هم داستان شدند و یک روز که گماشته مرحوم میرزا برای خرید لوازم خانه به بازار رفته بود چند نفر او را کتک زده و فریاد کشیدند که این شخص سب خلفاء کرده است و تا داخل خانه میرزا او را تعقیب کردند و هرکس از شیعه را اعم از طلبه و غیرطلبه در کوچه و بازار یافتند همین ساعت طلبه در کوچه و بازار یافتند همین معامله را با او کردند و در نتیجه به فاصله چند ساعت کلیه جماعت شیعه در مدرسه و خانه‌ی خود و یا خانه مرحوم میرزا محصور شدند.^(۱)

رجاله اهل سنت در جلو در عمارت شروع به شرارت و هتاک‌ی نموده و راه آمد و رفت را بر ساکنین خانه بستند یک نفر از شیعه عرب محرمانه از شهر خارج و خود را به نواحی امامزاده سید محمد رسانید و قبایل آن حدود را که کلاً شیعه هستند از این ماجرا مطلع کرد جوانان قبایل دور هم گرد آمده جمعیت زیادی تشکیل داده و سواره و پیاده با اسلحه‌های گرم و سرد فوراً به طرف سامره حرکت نمودند و روز دوم محاصره شیعه به در دروازه رسیدند که از طرف شرطه شهر دروازه‌ها بسته شده و آنان را به شهر راه ندادند ولی قبایل متقاعد نشده و با فشار و حمله می‌خواستند وارد شهر شوند.

در این موقع مرحوم میرزا از جریان مستحضر شده و با امر کتبی قبایل را امر به بازگشت دادند اعراب قبایل قبول نکرده عرض کردند هیچ وقت ما شما را در محاصره نگذاشته و به خانه‌های خود نخواهیم رفت.

مرحوم میرزا آنان را قسم داد که حتماً مراجعت نمایند اعراب اطاعت کرده و از اطراف شهر عقب نشینی کردند.

ولی دوردور شهر را تحت نظر داشته و مترصد عاقبت کار بودند.

در این موقع جواسیس انگلیس‌ها این خبر را به بغداد رسانیدند قونسول انگلیس که

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت چهارم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۳۱ صفحه ۱۷.

فوق العاده مایل بود روابطی با مرحوم میرزا داشته باشد از موقع استفاده کرده با کشتی جنگی مخصوص و عده‌ای از افراد هندی نظامی به طرف سامره حرکت و با تشریفات مخصوصی که از طرف شرطه و فرماندار برای او اجرا گردید به سامره آمد و بنام این که تصادفاً از این موضوع مستحضر شده از مرحوم میرزا استدعای ملاقات و مذاکره کرد مرحوم میرزا از نوع دوستی او تشکر کرده و از وقت دادن برای ملاقات سرباز زد.

دفعه دوم پیغام عرض کرد که برای اصلاح این واقعه قصد شرف‌یابی دارد دو مرتبه مرحوم میرزا جواب داد اتفاقی در بین مسلمانان نیفتاده که محتاج به دخالت مسیحیان باشد قونسول مأیوسانه مراجعت کرد.

ولی حلقه محاصره که به واسطه برگردانیدن قبایل سست شده بود پس از پذیرفتن قونسول و جوابی چنین محکم و متین به کلی در هم ریخت و مردم سامره خجالت زده به دست و پای علماء شافعی افتاده و از آنان درخواست کردند تا واسطه شده و از تقصیرات مردم معذرت خواهی کنند.

علماء شافعی که تمام این اعمال را تقبیح می‌کردند در قضیه دخالت نموده و عفو مردم را از پیشگاه آن شخص شخیص خواستار شدند.

آن مرحوم با احترامات زیاد آنان را پذیرفته و فرمودند اساساً اتفاق مهمی نیفتاده که قابل معذرت باشد. این جریان سه روز به طول انجامید تا شیعه‌ها آزاد شده و به مشاغل خود پرداختند.

عمال دولت عثمانی که متاسفانه در این قضایا همیشه خودشان محرک بودند و این‌گونه امور را باری به هر جهت می‌گذرانیدند ناچار شدند که به وسیله والی بغداد مراتب را به عرض سلطان وقت برسانند همین که سلطان از این بزرگواری و اخلاق عالی مستحضر می‌شود امر اکید صادر می‌کند که والی بغداد بالشکر آن جا فوراً سامره حرکت و شهر را محاصره و با اجازه مرحوم میرزا به کلی اهالی را قتل عام کند.

بلافاصله عسکر بغداد از طریق شط و خشکی به سامره عزیمت و تمام شهر در پرده

محاصره قرار می‌گیرد.

و والی با کمال ادب شرفیاب حضور میرزا شده و سلام سلطان را ابلاغ و اجازه می‌خواهد که مأموریت خود را اجرا نماید مرحوم میرزا ادعیه خود را برای سلامتی سلطان اسلام اظهار و واقعه را به طرزى که گزارش داده شده بود به طور کلی تکذیب می‌نماید و می‌گوید بین دو نفر از جهال مسلمان‌ها مختصر نزاعی شده بود و عقلاء آنها را اصلاح دادند.

و ابدأ کسی به او و اتباعش توهینی نکرده و اساساً نباید وقت سلطان و امراء اسلام را که مأموریت عظیم حفظ و توسعه حوزه اسلامی را عهده‌دار هستند به این گونه وقایع کوچک تزییع نمود.

والی که خود را از جریان امر مستحضر بود از رویه تعجب کرده و عرض کرد که هیچ تردیدی برای من باقی نیست که شما اولاد پیغمبر و گذشت او را دارید والا من از ذلت شما در ایام محاصره استحضار کامل دارم و به زمین افتاده و پای او را بوسید و از پیشگاه مقدسش در خواست نمود که هر موقع به کمک والی احتیاج داشته باشد فوراً اطلاع دهد تا بلافاصله خود برای خدمت‌گذاری شرفیاب شود.

میرزای شیرازی جواب می‌دهد که من غیر از ترویج اسلام که دین خداست مقصود و منظوری ندارم اگر خداوند در این منظور مرا یاری نکرد و ناچار شدم که از بندگان خدا برای خدا یاری بطلبم الیه اولی و احق از هر کس والی عراق و بالاخره سلطان اسلام که به عنوان خلیفه رسول الله ﷺ برقرار شده خواهد بود - ولی گمان ندارم که خداوند امور دینی خود را مختل بگذارد و این آیه شریفه را تلاوت فرمود «والله یتم نوره ولو کره المشرکین» والی از خدمت مرحوم میرزا مرخص شده و به مردم اعلام کرد که شما آزاد کرده میرزا هستید و الا می‌بایستی شهر سامره خراب و شماها یک سره قتل عام شوید.

اهالی از آن تاریخ به بعد فقط مطیع اقدامات شریف بودند بلکه بنده وار به خدمتش قیام می‌کردند و این رو به تا زمان حیات میرزا ادامه داشت ولی بعدها باز اهالی سامره از ایذاء شیعه‌ها به عناوین مختلفه خودداری ندارند. چنان که سال قبل بنده به چشم

خود دیدم که به عناوین مختلف موجب اذیت و آزار ایرانیان می شدند و کلیددار حرم عسکر بین که نسبتاً شخص ملایم و محترمی بود مکرر نزد بنده آمد و از سلوک ثروتمندان ایرانی شکایت داشت و بنده هم در مواردی که از طرف خدام بی عدالتی نسبت به ضعفاء شیعه می دیدم به او گزارش می دادم - اما قدر مسلم از مامورین دولت شاهنشاهی نه در بغداد و کاظمین و سامره و نه در کربلا و نجف کسی در مقام حمایت ایرانیان نبود و باز در این جا خود قصه دارم که به سفارت ایران در بغداد تلفن کردم و اعتنایی نکردند - و تصادف بنده را از ابتلائی که گرفتار شده بودم خلاص کرد چون مطلب طولانی شد نقل آن را به قسمت های اخیر مقالات محول می کنم.

سید حسن در این شهر که اغلب سکنه آن را غرباء و مخصوصاً اهل علم تشکیل می دهند و هر کدام مشغول کار خود بوده به کار دیگری کار ندارند ساکت و صامت مشغول تحصیل و می دانی برای مبارزت نداشت تا این که اتفاقی افتاده و وسیله معرفی او در جامعه روحانیون آنجا گردید سید حسن یک روز صبح برای وضوء خواست از چاه آب بکشد و متوجه گردید که دلو با جسمی بر می خورد و چاه آب ندارد - رفقا و همسایگان را خبر کرد و به وسیله بازرسی دقیق معلوم شد که دختری را کشته و به چاه انداخته اند کلاتر محل جنازه را از چاه خارج و قضیه را با وضعیت سکنه آن خانه و همسایگان به فرماندار نجف گزارش نمود. جنازه معاینه و معلوم شد دختر مقتوله ایرانی است زیرا طرز زینتش عربی نبود یعنی دماغش سوراخ نبود بلکه علایم ایرانی از قبیل سوراخ بودن گوش و داشتن گوشواره ساخت ایران او دلیل ایرانیتش بود. (تذکر بطور جمله معترضه) از این قبیل زنان و دختران مقتول ایرانی در عتبات زیاد دیده و شنیده شده بهتر آن است که بانوان ایرانی در موقعی که برای زیارت به عراق می روند فکر حفظ جان و ناموس خود را کرده فوراً با مرد همسایه یا دلالتی که به نام زیارت مشهد مخصوص این کار به ایران می آیند به راه نیفتند بدیهی است ائمه طاهرین صلوات الله علیهم از این گونه زیارت ها که بدون فکر و محافظت به عمل می آید بیزار و چنین زایری را لعن می نمایند.

در این جا باز قضیه را تذکر می‌دهم که چند سال قبل اتفاق افتاده و بانوی محترمی مورد این خیانت واقع شده بوده است و به طرز معجزه آسانجات یافته است - شوfer عربی که از کرمانشاه عازم بغداد بوده مادر و دختری متشخص و پولداری را در ماشین سواری خود سوار و همراه می‌برد در بین راه قبل از رسیدن به خانقین به بهانه تمام شدن آب ماشین آنان را به سر چاهی کشیده و هر دو را به چاه سرنگون و در کمال اطمینان ثروت آنها را برداشته به راه خود ادامه می‌دهد مجدداً بعد از سه روز از بغداد مسافر گرفته و به طرف ایران می‌آید و در همان نقطه ماشین را گذاشته و می‌خواهد از عمل ننگین خود بازرسی کرده و ببیند که زن‌های بیچاره در ته چاه مرده یا زنده هستند چون بیچارگان از گرسنگی در حال ضعف بوده و سر و صدایی نداشته‌اند در لب چاه به زمین دراز شده و سرش را داخل چاه می‌کند که حالت آنها را بفهمد در این موقع ماری از زیر سنگچین چاه خارج و قبل از آن که شوfer خیانت کار بتواند فرار یا مداخله کند نیش خود را به گلوی او فرو و جا به جا خشکش می‌کند - زن‌های بیچاره متوجه می‌شوند که کسی در سرچاه است شروع به ضجه و ناله نموده و استمداد می‌کنند.^(۱) چون توقف شوfer در سرچاه که قدری از جاده منحرف بوده به طول می‌انجامد مسافرین به سر چاه آمده شوfer را مرده می‌یابند و متوجه می‌شوند که صدایی از ته چاه می‌آید و با استمداد از عابری دیگر بالاخره موفق می‌شوند که مادر و دختر را در حال مرگ از چاه خارج و پس از به حال آمدن از صرف مختصری غذا قضیه خود را به اطلاع مسافرین رسانیده و آنان را از مراقبت قادر متعال و انتقام منتقم حقیقی متحیر و مبهوت می‌نمایند - این قضیه در کرمانشاه معروف و اشخاص آن هم شناخته می‌شوند به علاوه در روزنامه‌های تهران هم در سال ۱۳۳۵ هجری انتشار یافته است - اینک اصل مطلب - کشف جنایتی به این فجیعی در نجف آن هم در خانه‌ای که صرفاً طلاب ساکن بوده‌اند سر و صدای زیادی راه انداخته و عمال دولت عثمانی قدیم که معنا دشمن

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت پنجم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۳۲ صفحه ۲۵.

شیعه‌ها و ایرانی‌ها بودند این قضیه را دست‌آویز اهانت به علماء نمودند دولت عثمانی در این تاریخ مقننه بود و نهایت مراقبت را داشتند که خلاف سیاست اقدامی به عمل نیاید تا بهانه به دست مخالفین بدهد.

مقننه یعنی دولت عده‌ای از اشخاص بصیر و خبیر در امور کشور را که مراحلی از خدمات دولتی و وقایع محلی را دیده و در عین حال سواد و اطلاعات کامل هم در علوم مختلفه داشتند در مجمعی نشانده و هر امری از امور کشور را به آنها احاله و بعد از جرح و تعدیل و تنقیح کامل به موجب یک فرمان خلافت در اداره‌ی مربوطه اعم از عدلیه و یا مالیه و یا ادارات دیگر به موقع اجرا گذارده می‌شد - ای کاش در کشور ما هم چنین سوابقی موجود بود - ولی ملئون عثمانی به این اندازه قناعت نکرده و می‌گفتند باید حتماً کشور عثمانی مشروطه باشد تا ملت نمایندگان خود را برای وضع قوانین انتخاب و در اجرای آن نظارت نماید - و با فشار و جان فشانی‌های بسیار تا حدی دربار خلافت را با مشروطیت موافق کرده بودند ولی هنوز این فکر عملی نشده بود که همیشه شخص سلطان بهانه جویی می‌کرد که به وعده خود وفا نکند و به همین جهت رجال دولت عثمانی که از استبداد سلاطین خود خواه به تنگ آمده بودند این اندازه موقعیت را موهبت الهی دانسته سعی بلیغ داشتند که سلطان وقت را به امضای فرمان مشروطیت وادار نمایند با در نظر گرفتن این مقدمات حال به قضیه نجف توجه فرمایید. یک مجلس عالی از قونسول ایران و قائم مقام یعنی فرماندار و رئیس شرطه و مختار محله (کدخدا) و نمایندگان هیأت علمیه تشکیل و ساکنین خانه محل قتل را که همان محل اقامت مدرس بود برای رسیدگی دعوت می‌نمایند.

دو نفر شیخ عرب که وضع را چنین می‌بینند از نجف فرار می‌کنند ولی سید حسن در مجلس مزبور حاضر و سؤالات بازرسان را با کمال فصاحت جواب می‌دهد. مامورین حکومت عثمانی شیخ‌های فراری را متهم بدین جنایت کرده و می‌گویند اگر آنان مقصر نبودند در مجلس حاضر می‌شدند، چنان که سید حسن حاضر شده است. مدرس از رفقاء فراری خود هم دفاع و می‌گوید این کار مربوط به اشرار محلی

است که از خلوت بودن این خانه استفاده کرده و جنازه مقتوله را به چاه انداخته‌اند. فرماندار نجف متقاعد نشده و از دفاع مقدس هم عصبانی می‌شود و می‌گوید مسؤول این قتل سکنه همین خانه محل کشف هستند و بیانات مدرس را مشعر بر جست و جوی قاتل در بین اشرار محلی بی موضوع می‌داند مدرس می‌گوید چون کارشناسان شما تشخیص داده‌اند که دختر مقتول ایرانی است اساساً قضیه به حکومت ربطی ندارد و باید نماینده‌ی دولت ایران که در مجلس حاضر است قضیه را تعقیب نماید.

زیرا تا زمان معلوم شدن وارث مقتوله ولی دم و صاحب خون و صالح برای تعقیب او است نه شما.

فرماندار می‌گوید شما اشتباه می‌کنید، از نقطه نظر انتظامات محلی و کشور اعم از این که صاحب خون وجود داشته یا وجود نداشته باشد، تعقیب بکند یا نکند، این گونه قضایا را به موجب قوانین تعقیب کرده و قاتل را مجازات خواهیم کرد مدرس می‌گوید مقصود شما را از قوانین نفهمیدم که آیا مقصودتان قانون شرع است که چنین حقی را به دولت وقت نمی‌دهد و دولت پس از مطالبه ولی دم (صاحب خون) بی طرفانه رسیدگی می‌کند فرماندار می‌گوید مقصودم از قوانین موضوعه عرفی است که در مجلس قانونگذاری طرح و تصویب و به موجب قوانین دربار خلافت به موقع اجرا گذارده می‌شود.

در این هنگام که مدرس فرماندار را به جایی که می‌خواسته کشیده بود مانند فرمانده فاتحی به جوش می‌آید و می‌گوید حال معلوم شد که دولت عثمانی با این که خود را خلیفه رسول می‌داند و به همین جهت کشورهای وسیع اسلام را تحت اداره و تسلط خود در آورده در مقابل قانون اسلام قوانین معارض و متناقض وضع کرده است چه بسا گذشت مدعی خصوصی و با عدم وجود آن بدون اقامه بنیه شرعی هر کس را که خواست قاتل معرفی و مجازات هم می‌کند.

ما که شیعه و ایرانی هستیم اما گمان ندارم که علماء ممالک عثمانی و اهل سنت و

جماعت هم با دولت عثمانی در این رویه هم عقیده باشند بنابراین ما هیأت علمیه نجف قبل از حل این قضیه تکلیف خودمان را باید با دولت عثمانی روشن نماییم و معترضاً از جای خود برمی خیزد و نمایندگان علماء هم با او همراهی می کنند و بلافاصله خود را به مرحوم سید محمدکاظم طباطبایی یزدی رسانیده و دسته از علماء و طلاب را بر علیه دولت بر می انگیزد و سر و صدای زیادی در نجف بلند می شود با مقدمه ای که قبلاً به عرض رسید ممکن بود که در صورت ادامه این امر و اطلاع سلطان عبدالحمید که برای عدم اعطاء مشروطه بهانه جویی می کرد سوء استفاده مهمی بنماید لذا فرماندار بیچاره به دست و پا افتاده و با وسایطی شروع به التماس کرد (زیرا در صورت تعقیب تولید زحمت برای دولت می کرد و فرماندار هم شدیداً مورد تعقیب و مجازات واقع می شد).

تا مدرس و طرفداران او را ساکت کردند و نگذارند صدایی بر علیه رویه دولت مقننه عثمانی بلند شود.



Mullā Muḥammad Kāzīm al-Khurasānī. Hājji Mirzā Ḥusayn ibn Khalīf. Mullā 'Abdu'lḥī al-Māzandarānī

ملا محمد کاظم آخوند خراسانی، میرزا حسین آقا نهرانی، ملا عبدالله مازندرانی

همین قضیه سبب شد که از آن تاریخ به بعد مدرس مورد توجه و احترام علماء درجه اول واقع شده و در اتفاقات بزرگ طرف مشاوره آنان واقع شود و هم چنین عمال حکومت عثمانی نهایت درجه احترام را از او داشتند و رفته رفته به حدی در جامعه روحانیت معروفیت حاصل کرد که کمتر نظیر داشت و حقا هم شایسته‌ی همین مقام شامخ بود که جامعه ایرانی را در دنیای اسلامی معرفی کند.

و همین جریانات و سابقه بوده که موقع خواستن طراز اول از علماء نجف با این که خود مدرس در آن جانبود هیأت علمیه اعم از مخالف و موافق به اتفاق نامبرده را معرفی کردند.

توضیح آن که عده‌ای از علماء نجف که معاصر طلوع مشروطیت بودند و مرحوم خلد آشتیان سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی طاب ثراه در صدر آنان قرار گرفته بود با مشروطیت مخالف بوده‌اند و هر وقت مذاکراتی در این باب بوده از حضور خودداری می‌کرده‌اند.

ولی همه آنها بعد از مشروطیت ایران در انتخاب مدرس برای نظارت در قوانین موضوعه و طرح و حذف آن چه برخلاف شرع اطهر باشد موافقت داشته‌اند و می‌گفته‌اند اگر این شخص در مجلس باشد چیزی برخلاف مصلحت ایران و اسلام صورت قانونیت به خود نخواهد گرفت.

و مرافقه‌ین هم برای حفظ اساس مشروطیت وجود مدرس را در مجلس لازم می‌دیدند و در صدر این دسته هم مرحوم خلد آشتیان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی طاب ثراه قرار داشته.

در آن تاریخ یعنی دوره دوم مجلس مرحوم خلد آشتیانی حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طاب ثراه که حکم اساسی مشروطیت را صادر فرموده بوده حیات نداشته است.

مجالس درس

مرحوم مدرس می‌فرمودند که خدمت اغلب علماء و مدرسین برای تیمن و تبرک

تشریف حاصل نمودم ولی فضایل و تحصیلات خود را مدیون مرحوم آخوند خراسانی و سید محمد کاظم طباطبایی هستم بنده عرض کردم لابد برای گرفتن شهریه در مجالس درسی که استفاده نمی فرموده اید می رفته اید.

فرمودند پس چه و اضافه فرمودند که شما توضیح واضح سؤال کردید من که گفتم برای تیمن و تبرک مقصودم همین بود.

و خدا پدر این مدرسین را بیامرزد که اگر آنان نباشند طلاب نمی توانند در نجف دوام بیاورند.

زیرا از علماء بزرگ و مدرسین خوب برای طلبه ها زیاد آبی گرم نمی شود. بنده همین دو ساله خودم در عراق ملاحظه کردم که یکی از علماء درجه دوم بعد از فوت سیدین معظمین خلد آشتیان سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین قمی طاب ثراهما خانه ی خود را بیع شرط گذارد و پول آن را اختصاص به نان طلاب داد و فعلاً هم در قید حیات است اما نمی دانم کارش گرفت و موفق به تأدیه قرض خود شد یا خانه به بیع شرط رفت و بیچاره شد امیدوارم که توفیق حاصل کرده باشد. اینک چون نام دو نفر سید جلیل و پیشوایان مسلم شیعه برده شد نمی توانم بدون ذکر مختصری از خصوصیات اخلاقی این دو حافظ حوزه اسلام بگذرم و مطلبی را که بین فوت آن دو نفر بزرگوار در عتبات عالیات شخصاً شنیده و می توانم بگویم از حد تواتر شرعی هم تجاوز کرده برای قارئین محترم ذکر می کنم.^(۱)

به طوری که اهالی کربلا می گفتند مرحوم اصفهانی معروف به بسط کف و مرحوم قمی بقبض کف معرفی شده بودند و به عبارت دیگر اولی سخی تراز حاتم ولی دومی در نهایت دقت در و جوهرات شرعیه مداخله و تصرف می کرده است که در بین مقدسین این تفاوت سیره مورد بحث و گفت و گو واقع می شود و به حدی تعقیب می شود تا به خود آن دو مرحوم می رسد البته جواب مرحوم قمی کاملاً ساده و طبق

اصول بوده و می‌گفته است اگر وجوهات در نزد من موجود باشد و استحقاق طلبه یا فقیر و یا رهگذری بر من ثابت شود به قدر رفع احتیاج آنی به او خواهم پرداخت.

ولی مرحوم اصفهانی که تحقیقات زیادی در فقر اشخاص نمی‌نموده و به اظهارات خود آنان با مختصر رسیدگی مبالغ زیادی به عناوین مختلفه عروسی پسر و یا جهیزیه دختر به اشخاص می‌داده و برای کلیه اصل علم به تناسب عده اهل و عیال نان خالی تمام سال را بدون گفت و گو تامین می‌نموده است و در موارد مخصوص هم عطایای بزرگ به اشخاص می‌داده که مورد اعتراض مقدسین واقع می‌شده تا این که یک مرتبه در مجمعی از اهل علم اظهار می‌فرماید که در غیبت من ظاهراً گفته می‌شود که من در وجوهات تبذیر می‌کنم و نمی‌دانند که من وجوهات امانت را مصرف نمی‌کنم بلکه از مال خودم به اشخاص دستگیری می‌کنم زیرا اموالی که به عنوان سهم امام و یا خمس و با عنوان دیگر به من عرضه می‌شود چون شخصاً همیشه فقیر و مقروض هستم عیناً برای تادیه قروض و تامین معاشم تملک می‌کنم و بعد به اشخاص می‌بخشم و باز قرض کرده به مردم می‌دهم و باز برای تادیه قرضم عمل سابق را تکرار می‌کنم و یا پول قرض کرده و صرف تعمیر تکاپو مسافرخانه‌ها و اعزام مبلغ به نقاط مخصوص می‌کنم و بعد از مردم خمس و سهم امام قبول کرده و قروض آن را می‌دهم.

بدیهی است هر دو نفر مصاب و طبق اجتهاد و استنباط خود به تکالیف شرعیه خودشان رفتار می‌کرده‌اند اعلی الله مقامه. اما یک قضیه قابل توجه را برای اطلاع از سیره آن دو عالم ربانی که زبان زد عموم اهالی عتبات است در ذیل درج می‌کنیم:

یک نفر مرد متشخصه از اهالی قندهار که به مکه‌ی معظمه مشرف شده بوده در مراجعت گرفتار حوادثی شده که بیچاره و مستاصل در کربلا خود را به آقای قمی معرفی و استمداد می‌نماید.

مرحوم معظم له پس از استفسار از شرح حادثه و اطمینان از صدق گفتارش یک دینار یا کمتر تحقیقاً زیادتر نبوده به او اعطا می‌نماید آن شخص عرض می‌کند که این

وجه برای من دردی درمان نمی‌کند، می‌گویند بیش از این مبلغ برای من مقدور نیست انشاء الله خدا برایت گشایش دیگری حاصل کند.

معلوم می‌شود تیر دعای آن سید جلیل به هدف اجابت می‌رسد آن شخص به کاظمین آمده و به مرحوم اصفهانی که موقتاً در آن جا متوقف بوده متوسل می‌شود. آن جناب بعد از مشاهده آثار صدق امر می‌کند که وجهی معادل هزینه راه از بغداد تا قندهار و مبلغی هم برای تهیه سوغات به او تادیه کنند و ضمناً به او می‌فرماید که چون تو می‌گویی در محل خود متمکن هستی این وجوه برای تو داده این وجه بر تو حلال است - و در صورت تمکین و عدم موفقیت به تادیه به شرط عدم تقصیر باز هم بر تو حلال خواهد بود.

به طوری که می‌گفتند مخارج این رهگذر (ابن السبیل شرعی) برای مرحوم سید در حدود سی صد دینار یعنی چهار هزار و پانصد تومان آن روز تمام می‌شود. مسافر با کمال بشاشیت و خوشوقتی دست آقا را بوسیده و به وطن خود مراجعت می‌کند و در قندهار قضیه را برای اقوام و دوستان خود نقل می‌کند که آن‌ها نیز غائبانه مرید سید شده و علاوه بر وجه مزبور هر یک مبلغی تقدیم و در حدود دو هزار لیره جمع آوری و به پیشگاه آن رجل عالی قدر اسلام تقدیم می‌شود. و ضمناً رویه‌ی سید در قندهار تبلیغ شده و اینک قندهار یکی از منابعی است که همه ساله از آن جا وجوهات تقدیم می‌شود، گویندگان معتقد بودند که مسافر مزبور قبلاً شیعه هم نبوده است ولی بعد خود و کسانش طریقه حقه و مذهب جعفری را اختیار نموده‌اند.

آیت الله اصفهانی و رقابت

حس رقابت همیشه در بین علماء بوده و مخصوصاً هر یک برای دیگری گاهی کارشکنی می‌کرده‌اند چنان که وقتی در تهران یکی از علماء حکم به ثبوت عید فطر داده و عید گرفته است.

یکی از تجار تبریز که برای زیارت به کربلا رفته بود بیست هزار تومان وجه امانت داشته که بایستی در وجه آیت الله اصفهانی تادیه نماید و این مطلب را با تجار کربلا در میان می‌گذارد چند نفر از آنها پیشنهاد می‌کنند که آقای اصفهانی در عراق و سایر کشورهای اسلامی معروفیت کامل و مرجعیت داشته و ابداً احتیاج به چنین وجهی ندارد ولی آیت الله قمی که معترضاً در اثر واقعه غایله مشهد از ایران خارج و جدیداً در کربلا سکونت کرده‌اند معروفیت کامل حاصل نموده و دست او تنگ است و این پول هم وجوهات شرعیه می‌باشد خوب است این وجه را به آقای قمی پرداخت و قبض آن را برای صاحب پول بفرستید تاجر تبریزی تحت تأثیر این بیانات وجه را خدمت آقای قمی برده و تقدیم و قبض آن را به تبریز می‌فرستد بلافاصله صاحب پول قبض را برگردانیده و می‌گوید پول من باید حتماً به آیت الله اصفهانی برسد تاجر بیچاره مستأصل شده و به رفقای کربلای خود متوسل و برای چاره‌جویی مشکل استمداد می‌کند.

بالاخره در یکی از ایام زیارتی که مرحوم اصفهانی به کربلا تشریف می‌آورند دسته جمعی حضورش شرفیاب و صدق مطلب را بدون کم و کاست معروض می‌دارند. سید اصفهانی می‌فرمایند بسیار کار خوبی کرده‌اید و تمام وجه به من رسیده و فوراً قبض رسید آن را نوشته و به تاجر تبریزی می‌دهند.

مدرس در اصفهان

بعد از قضیه فوق دیگر ایام توقف مرحوم مدرس در نجف به درس و بحث گذشته و واقعه‌ی قابل درجی ندارد تا به اصفهان مراجعت کرده و در مدرسه جده اصفهان که از بناهای زمان صفویه متعلق به یکی از نسوان محترم آن سلسله‌ی جلیله است به تدریس پرداخت و تقریباً از طرف علماء آن زمان ضمن توصیه‌هایی که به علماء و تجار و محترمین اصفهان می‌شد مجتهد معرفی شده و خودش کاغذی در دست نداشت و یا اظهار نمی‌فرمود معلوم می‌شود که معظم له از زمان جوانی به قیود معمولی هم نوعان

خود پشت پا زده و بعد از خداوند متعال فقط اعتماد به نفس و اعمال خود داشته است و بس و از همان وقت به مدرس معروف گردید و در این جا ناچار بودم که توضیحاتی در قبال نوشته یکی از نویسندگان محترم جناب «آقای خواجه نوری» که بنده تا به حال خدمت شان نرسیده و فقط از نوشته جات شان لذت برده‌ام بدهم - و خدا را به شهادت می‌طلبم که جز تصحیح تاریخ زندگانی این مرد شریف و نابغه میهن دوست و رجل تمام عیار ملی قصد دیگری ندارم و مقدمتاً بطور صریح گواهی می‌کنم که آن چه از مجموع جزوات بازیگری عصر طلایی که به قلم آقای خواجه نوری انتشار یافته استفاده می‌شود نامبرده بدون غرض نوشته‌هایش کاملاً نوشته‌های دوست شباهت دارد بدلیل این عبارت که در صفحه ۱۸۰ جزوات خود نوشته است:

خلاصه مدرس از لحاظ تجدد خواهی به نظرم ملایی آمد روشن فکر و منطقی و دور از خرافات، کسی بود که حقیقتاً و مستحقاً و علماً درجه اجتهاد را داشت نه فقط با لباس مثل غالب هم ردیفانش ولی خودش هم متذکر شده که روابط دایمی و عمیقی با مرحوم مدرس نداشته تا از کنه و ریشه قضایا استحضار کامل داشته باشد و بدین جهت بعضی اشتباهات غیر موثر در شخصیت نابغه ملی ماکرده است و این هم عیب نیست چنان که بعضی از مدافعین هم از این حیث مثل ایشان بوده و همان طور که ایراد صحیح نبوده جواب صحیحی هم داده نشده است.

قضیه‌ی اعلامیه‌ی ۲۵ نفری علماء تهران از این قبیل است که نه فقط آقای خواجه نوری بی مورد نسبت آن را به مرحوم مدرس داده جناب آقای مکی هم که از آن رجل سیاسی منفرد میهن دوست جدا دفاع کرده موضوع آن را که مربوط به اظهارات مرحوم سلیمان میرزا و تعرض شدید مرحوم خلد آشیان سلطان العلماء بروجردی و تحصن علماء در مسجد جامع بوده متذکر نبوده است.

معزی الیه چند جمله دیگر در بازیگران عصر طلایی راجع به مرحوم مدرس مرقوم داشته‌اند که تحقیقات کافی ننموده و گویندگان به ایشان هم مغرض بوده‌اند - مدرس با گاری (دوچرخه) از اصفهان آمده باشد یا با قافله - قبلاً اطاق اجاره کرده باشند یا

خانه‌ی دريست مهمان مرحوم خلد آشيان حاج امام جمعه خويي شده باشند يا مهمان مرحوم صدرالعلماء؛ چون اين امور هيچ تاثيري در شخصيت ملي و وطن خواهی و اصلاح طلبی ايشان ندارد و جمعی از علاقمندان هم توضيح لازم را داده‌اند بنده وارد اين مطلب نمی‌شوم.^(۱)

اما اموری که مربوط به شخصیت ایشان است و ممکن است در افکار عمومی تأثیر سویی نماید و تصور کنند آن نابعه‌ی بی‌نظیر ملی هم مانند سایر سیاست‌مداران از مقام خود استفاده کرده و شخصیت ایشان به وسیله نظارت شرعیه و یا وکالت در مجلس احراز و تکمیل شده ناچار به تعرض مطالب ذیل هستم زیرا ایشان مرقوم داشته‌اند تا این تاریخ یعنی ورود به تهران کسی سید حسن قمشه را مدرس نمی‌دانست و این مطلب خلاف واقع است زیرا مدت مدیدی که زیاده از ده سال است معظم‌الیه در اصفهان به کار تدریس اشتغال داشتند که همان تدریس و بیان خویش باعث شد که علمای اصفهان برای این که تدریجاً تحت الشعاع مرحوم مدرس واقع نشوند اقدام نموده و او را به تهران گسیل داشتند ترور شدن مدرس در اصفهان هم موید همین معنی است و قسمت دوم نوشته جناب آقای خواجه نوری مدرس را در دوره سوم نماینده صنفی علما دانسته و چنین مرقوم داشته‌اند - چون قانون انتخابات صنفی ملغی شد مرحوم مدرس از تهران به عنوان نمایندگی برای دوره دوم انتخاب شدند - اشتباه است. چنان که این اشتباه را آقای آل بویه در مدافعه‌ی که کرده است نموده و مرحوم مدرس را در دوره دوم منتخب از تهران دانسته‌اند زیرا مرحوم مدرس به عنوان طراز اول یعنی، مجتهد معرفی شده از مراجع تقلید در مجلس دوم شرکت فرموده بود و اساساً فقط انتخابات دوره اول صنفی بوده است که آقایان علماء تهران هم چهار نفر نماینده داشته‌اند که ابداً به مرحوم مدرس رابطه و تماس نداشته است.

اولین ورود مدرس به مجلس شوای ملی به موجب ماده ۲ متمم قانون اساسی مشروطیت بوده که هنوز به اعتبار خود باقی است و مطابق صریح همان ماده مفادش

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت هفتم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۳۴ صفحه ۱۹.

غیر قابل نقض و تا زمان ظهور (حضرت حجت صلوات الله علیه) اعتبار خواهد داشت اینک اصل ماده.

(ماده دو قانون اساسی)

مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید (حضرت امام عصر عجل الله فرجه) و بذل توجه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تاسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قوانین اسلامی بر عهده‌ی علمای اعلام ادام الیه برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از ۵ نفر نباشند از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی ۲۰ نفر از علماء که دارای صفات مذکور باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آقایان را یا بیشتر به مقتضای عصر به مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان می شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد ممنوعه که مخالفت با قواعد مقدسه‌ی اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و تتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور (حضرت حجت عصر عجل الله فرجه) تغییرپذیر نخواهد بود.

به موجب این ماده مجلس شورای ملی تلگرافی به دو مرجع تقلید مرحوم خلد آشیان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی رحمت الله علیهما نموده و درخواست نمود که علماء طراز اول را به مجلس معرفی کنند و آنان نیز پنج نفر را که من جمله مرحوم سید حسن مدرس بوده معرفی می فرمایند.

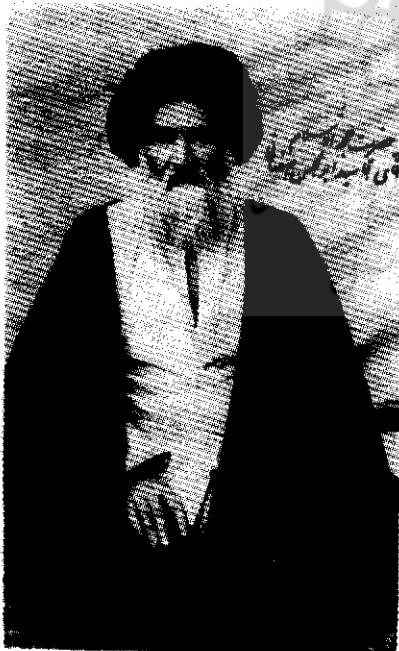
نمایندگان دوره دوم متقاعد نشده و می گویند مراجع تقلید بایستی ۲۰ نفر را از تمام نقاط کشور معرفی نمایند و خود مجلس از بین آنان ۵ نفر را به اتفاق یا به قید قرعه برای

عضویت در مجلس برگزیند.

مجدداً به طرز تلگرافی از طرف مجلس به مراجع تقلید مراجعه و در نتیجه اشخاص ذیل معرفی می‌شوند.

۱- مرحوم حجت الاسلام آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی که بعداً مرجع تقلید منحصر شیعیه و اعم علمای عصر خود به شمار می‌رفت و قرعه هم به نام نامی آن مرحوم اصابت کرده بود ولی خودش عضویت مجلس را به عنوان نظارت شرعیه قبول نفرموده و جواب صریح رد داده‌اند.

۲- مرحوم شریعت مدار آقای آقا شیخ هادی بیرجندی که اخیراً فوت شده و این شخص هم قبول ننموده است و در تلگراف علماء برای معرفی آن مرحوم که بطور انفرادی به مجلس رسیده است مراجع تقلید او را گنج پنهان در زوایای ایالت خراسان تعبیر کرده‌اند.



آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی. سید حسن مدرس

۳- مرحوم شریعت مدار آقای آقا شیخ باقر همدانی بهاری پدر بزرگوار دوست محترم بنده آقای بهاری وکیل درجه ۱ دادگستری که بعد از مدتی تصدی به مشاغل مختلفه قضایی در رشت شروع به امر وکالت نموده و اخیراً به مرکز تشریف فرما و اقامت گزیده و دوستان خود را به استثنای بنده از فیض حضور خود محفوظ فرموده‌اند. مرحوم حاج شیخ باقر نیز عضویت مجلس را دون مقام خود دانسته و جواب رد داده‌اند.

حاج شیخ باقر شخص شخیصی است که به مصداق آیه شریفه فی القصاص لکم حیات اخری بعد از ثبوت قتل عمدی در محضرش با سه مرتبه اقرار صریح و استدعای صدور حکم قصاص ولی شرعی دم حکم قصاص را صادر فرمود و به موقع اجرا هم گذارده شد.

این عمل پشت مغرضین و معاندین اسلام را که می‌خواستند به نام مشروطه قوانین شرع را لگدمال نمایند لرزانیده و فهمیدند که کشور ایران برای همیشه کشوری اسلامی است و هنوز میدان برای ترک تازی آنان خالی نشده و از همان اجانب که نقشه کش ابطال اسلام بودند نقشه افناء و از بین بردن روحانیت را کشیدند و به دسایسی که من جمله دوره ۲۰ ساله بود دست زدند ولی موفق نشده و نخواهند شد - چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف زند ریشش بسوزد والله یتم نوره ولو کره المشرکون.

۴- مرحوم شریعت مدار حاج میرزا سید علی صابری یا حائری که در صورت مجلس‌ها با خلاف ضبط شده است.

۵- مرحوم شریعت مدار حاج شیخ مهدی مازندرانی که این دو نفر هم پس از دعوت به عضویت مجلس از قبول خودداری نموده‌اند.

۶- جناب شریعت مدار آقای سیداسدالله قزوینی

۷- جناب شریعت مدار شیخ اسمعیل محلاتی

۸- حضرت حجت الاسلام آقای آقامیرسید محمد بهبهانی

- ۹- جناب شریعت مدار آقا شیخ عبدالله گلپایگانی
 ۱۰- مرحوم خلد آشیان حاج سید مصطفی کاشانی
 ۱۱- جناب شریعت مدار آقا سید علی کازرونی و پنج نفر دیگر که قرعه بنام این یازده نفر اصابت ننموده است.

تعیین اسامی پنج نفر اخیر با مطالعات زیاد تا این تاریخ تشخیص نگردید و امیدوارم که تا زمان خاتمه مقالات معین شده و ضمن کتاب جداگانه که به چاپ می‌رسد اسامی هر ۲۱ نفر که بیست نفر به موجب یک تلگراف و یک نفر جداگانه اعلام شده معلوم و مشخص باشد.

ولی اشخاص که متصدی امر نظارت یعنی عضویت مجلس شورای ملی شده‌اند آقایان ذیل می‌باشند:

- ۱- مرحوم خلد آشیان آقا سید زین العابدین قمی که با شصت و سه رای در جلسه‌ی مورخ ۷ شعبان ۱۳۲۸ هجری بدین سمت انتخاب شده و در این جلسه فقط ۵ نفر ممتنع بوده‌اند و رای مخالفی نداشته است و این ترتیب را مجلس شورای ملی برخلاف جریان امروزه انتخاب به اتفاق دانسته است اما مطابق جریان فعلی ممتنع جزو مخالف محسوب است و چهار نفر دیگر را چون توافق به انتخاب آنان بعد از چند مرتبه رای گرفتن حاصل نشده در همین جلسه با قید قرعه انتخاب کرده‌اند.
- ۲- مرحوم خلد آشیان سید حسن مدرس
 ۳- مرحوم خلد آشیان حاج امام جمعه خویی
 ۴- حاج میرزا ابوالحسن مجتهد انجری
 ۵- مرحوم خلد آشیان حاج آقا نور الله ثقة الاسلام اصفهانی اعلی الله مقامهم.
 بحث‌های علمی مهمی در موقع رسمیت جلسات بین معظم لهم می‌شده که امروز مانند کتب فقهی علمی قابل استفاده است مثل این که در مسأله‌ی قسم بین مرحوم حاج آقای شیرازی و مرحوم حاج امام جمعه خویی اختلاف حاصل شده زیرا حاج امام جمعه عقیده داشته که باید یک نفر از علماء ناظر در امر قسم بوده و قبلاً

به عنوان حاکم شرع اجازه اتیان سوگند را بدهد و معتقد بوده که در غیر این صورت قسم ارزش واقعی خود را ندارد و لقلقه زبان و امر لغوی است مرحوم حاج آقای شیرازی با این نظر شدیداً مخالف بوده و احتجاج می‌نموده است که این قسم شرعی ترافعی و در ردیف بنیه شرعیه نیست که لازم باشد به طرز شرعی جاری و اتیان شود بلکه این قسم باب عهد موکدی است که در صدر اسلام هم در موقع بیعت حضرت رسول ﷺ و خلفاء و امراء و سلاطین معمول بوده است و عین عبارت مرحوم محقق را از شرایع و عبارات مرحوم شهید ثانی از شرح لمعه تشریح نموده در ضمن بیان خود متذکر شده و همان قسم هم در صورت مجلس‌های دوره دوم درج شده است.^(۱)

راجع به مندرج نمودن نام‌های این قهرمان وطن دوست و شهید سعید ملی در ضمن بازیگران عصر طلایی چون آقایان مکی و دکتر آل بویه و راستین حق سخن را ادا نموده‌اند و نظر جناب آقای مکی مورد تأیید صاحب حق یعنی جناب آقای دکتر میر سید عبدالباقی نجل جلیل خلد آشیان مرحوم مدرس واقع شده دیگر موضوع را تازه نکرده و از بحث در اطراف آن صرف نظر می‌کنم.

اما راجع به اعلامیه‌ی ۲۵ نفر علماء تهران و مفاد آن ورقه و الغای قانون جزای عرفی که مربوط به وقایع دوره‌ی پنجم است ضمن وقایع آن دوره مورد مذاکره و بحث قرار خواهد گرفت - زیرا آقایان پاسخ دهندگان از اصل قضیه استحضار کامل نداشته و جواب تام و تمامی نداده‌اند.

اینک برگردیم به اصل موضوع - تاریخ تولد مرحوم مدرس ۱۲۸۰ هجری و تا سن چهارده سالگی بامرحوم جدش بود و در سن شانزده سالگی به اصفهان رفته و سیزده سال عوالم طلبه‌گی را در آنجا پیموده و بعد از قضیه امتیازات رژی و الغاء آن به عتبات عالیات رفته و بعد از ۷ سال توقف و تکمیل تحصیلات به اصفهان بر می‌گردد پس به

این قاعده اولین سال شروع به تدریس نام‌برده سی و هشت ساله بوده که سال ۱۳۱۸ هجری می‌شود و تا سال ۱۳۲۷ تقریباً ده سال و کسری صرفاً یک نفر مجتهد و مدرس اصفهان بوده است.

حال باید موقعیت سیاسی و روحانی اصفهان را در تاریخ مزبور مورد مطالعه قرار داده تا معلوم شود که به چه دلیل مدرس مجتهد قمشه از شهر اصفهان به عنوان طراز اول انتخاب و از علماء شهر که دارای ثروت و فامیل وسیع تاریخی بوده‌اند غیر از مرحوم حاج آقا نورالله کسی انتخاب نشده است معروفیت به قمشه به مناسب همان ایام و زمانی است که مدرس تحت کفالت جدش مرحوم سید عبدالباقی در آن شهر زندگانی نموده است.

شهر اصفهان از زمان خیلی قدیم مرکز روحانیت ایران بوده و از طرفی به واسطه‌ی مرکزیت و موقعیت محلی که داشت پای تخت سلاطین صفویه قرار گرفت و تحت نظر بعضی از آن سلاطین که توجه زیادی به علوم دینی داشتند علماء بزرگی مانند مرحوم مجلسی و شیخ بهایی و میرداماد در آن شهر زیست می‌کردند و بعد از انقراض سلاطین نام برده هم این مرکزیت به واسطه‌ی توجه عامه و ادامه مدت تاحدی محفوظ مانده بود چنان که در اوایل مشروطه و مقارن طلوع آن مانند مرحوم خلد آشیان آقا نجفی و حاج آقا نورالدین و فشارکی و حاج آقا جمال الدین و دیگر از علماء درجه یک مانند سیدالعراقین که فوق العاده مرد سیاسی و موقع‌شناسی بود ساکن اصفهان بوده‌اند.

مرحوم خلد آشیان آقا نجفی مرجع تقلید و نفوذ بی نظیری داشته و مرحوم حاج آقا نورالله هم از حیث علیت و هم از حیث نفوذ خانوادگی ثانی نداشته است. مرحوم فشارکی اعلم علماء ایران به شمار می‌رفته ولی تا حدی منزوی بوده است مرحوم سیدالعراقین که متصدی موقوفات چهارباغ هم بوده است نمی‌توانسته در مقابل نفوذ خانوادگی حاج آقا نورالدین مقاومت نماید زیرا علاوه بر مردم شهری تمام روستاء بختیاری مطیع و منقاد آن مرحوم بوده‌اند ولی سیدالعراقین با تدابیر و نقشه سیاسی با آنها بازی می‌کرده است همین که مرحوم مدرس به اصفهان وارد می‌شود سیدالعراقین

این تصادف را فوز عظیمی دانسته و با او گرم می‌گیرد و عرق سیادت و هاشمی او را به نفع خود تحریک می‌کند و با کمک قوه نطق و بیان و معروفیت مدرس در نجف و سابقه‌ی منازعه‌ی او با ظل السلطان در اصفهان در قضیه حاج میرسید حسن صف قابل مبارزه در مقابل طایفه آقا نجفی و حاج آقا نورالدین و حاج آقا جمال الدین (سه برادر) تشکیل می‌دهد و مورد حمله واقع شدن مدرس را در اصفهان بعضی از اهالی مربوط به همین دو دستگی می‌دانسته‌اند اما خود مرحوم مدرس نسبت به خانواده آقا نجفی‌ها حسن نظر داشت و می‌فرمود این کار را دیگران کرده بودند که به حساب حاج آقا نورالله بگذارند اما خدا نخواست و من زنده ماندم و در همین جریان دوره اول مجلس خاتمه می‌یابد و در مجلس دوم برای انتخاب طراز اول به مراجع تقلید در نجف رجوع می‌شود.

برادران سه‌گانه فوق الذکر ظاهراً به صورت کمک و خدمت و باطناً برای تنها نمودن سیدالعراقین و رهایی از حدت زبان مدرس که مانند شمشیر برنده کار می‌کرد نامبرده را هم برای نظارت شرعی در مجلس به علماء نجف معرفی می‌نمایند و با سوابقی که مدرس در نجف داشته جزو ۲۰ نفر بدون اشکال انتخاب می‌شود.

و در انتخاب پنج نفر از بین آنان قبل از شروع به قرعه که یکی از آنان مدرس باشند باز حاج آقا نورالله با کمک مرحوم حاج علی نقی خان سردار اسعد بختیاری فاتح بزرگ مشروطه دست داشته است ولی مجلس قبول ننموده و بالاخره با قرعه انتخاب گردید. خود مرحوم مدرس می‌فرمودند که انجمنی قبلاً محرمانه و بعد از اعلان مشروطه علناً در اصفهان داشته‌اند مشروطه خواهان را در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و زمان محمد علی شاه تقویت می‌کرده‌اند.

و مرحوم میرزا رضا خان نائینی منشی آن انجمن بوده و ماهی پنجاه تومان حقوق از صندوق انجمن می‌گرفته است. در این انجمن مرحوم حاج آقا نورالله هم عضویت داشته است.

و همین انجمن بود که بعد از بمباردمان مجلس شورای ملی و قتل و طرد و تبعید

موسسین مشروطه و سران آزادی خواهان به دست مرحوم محمد علی شاه قاجار حاج علی قلی خان و ایل بختیاری را قبلاً به فتح اصفهان برانگیخته و با قوای کاملی به تهران گسیل داشته است عملیات این انجمن در تاریخ به نام حاج آقا نورالله ثبت شده است که این قواء از طرف قم و مرحوم سپهسالار و مجاهدین از طرف رشت شهر تهران را محاصره و با فتح آن مشروطه ثانی را بوجود آوردند.

عجب این است که مرحوم سیدالعراقین در باب طراز اول شدن مدرس کوشش داشته و در مجالس محرمانه به دوستان خود می‌گفته که خانواده آقا نجفی و حاج آقا نورالله تصور می‌کنند که با اعزام سید حسن مدرس به تهران و دخالت دادن او در سیاست من در اصفهان تنها شده و مغلوب آنها خواهم شد.

ولی اشتباه کرده‌اند اگر مدرس در اصفهان قادر به تهییج اهالی اصفهان است همین که به مجلس شورای ملی رفت می‌تواند با نطق بلیغ و فصیح بی نظیر خود هر موقع بخواهد تمام کشور را به هیجان در آورد و چون مردی وفادار است مرا نیز فراموش نکرده و با نفوذ سیاسی خود بهتر می‌تواند از من حمایت نماید.

اشخاصی که به اوضاع اصفهان آشنا بودند مشاهده کردند که تا چند اندازه این پیش بینی صحیح بود و سیدالعراقین مادام الحیات در برابر کلیه علماء اصفهان موقعیت خود را حفظ کرد و محل اتکایی در مقابل آنان جز مرحوم مدرس نداشت.

سیدالعراقین در مسافرت مکه با مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری هم سفر و رقیب بوده و به واسطه‌ی نقشه‌های مدبرانه خود امیرالحاج دولت عثمانی را مطیع خود کرده بود و با سفارش‌های دولت ایران و موقعیت مهم شیخ زمام قافله حج به دست سیدالعراقین افتاده که شرح آن از بحث ما خارج است.

در این دوره قوانین مفید و خوبی از تصویب مجلس گذشته و می‌توان آنها را پایه‌های اساسی کلیه قوانین دانست. مانند قانون تشکیلات عدلیه و اصول محاکمات جزایی و اولین قانون ثبت اسناد و جلب مستشاران مالی از کشور آمریکا که مستر شوستر در صدر آنان قرار داشته و قانون دیوان محاسبات عمومی و بعضی قوانین دیگر

و از جمله خدمات گران‌بهای این دوره‌ی مجلس شکست قطعی محمد علی میرزا پادشاه مخلوع و سالارالدوله برادر اوست که از دو طرف کشور با قوای کاملی به پای تخت حمله نموده بودند قوای شاه مخلوع به شش فرسنگی تهران امامزاده جعفر رسید و قوای سالارالدوله تا قریه باغ‌شاهی ساوه تاخت.

هیأت وزیران به ریاست مرحوم صمصام‌السلطنه بختیاری با همکاری بی‌نظیر مجلس شورای ملی که متفقاً دولت وقت را تقویت و تأیید می‌نمودند موفق شدند که مهاجمین را در هم شکسته و سرداران آنان را اعدام نمایند و در تمام این جریان مدرس ره‌نما و رهبر مجلس بود زیرا در آن تاریخ دموکرات‌ها در مجلس نفوذ داشته و سرسختی غریبی در پیشرفت مقاصد خود به خرج می‌دادند و به هیچ کابینه جز کابینه مرحوم مستوفی الممالک رضایت نمی‌دادند که اخلاق مرحوم معزی‌الیه هم متناسب با جنگ و دفاع نبود و رؤسای دموکرات‌ها علاوه بر طرفداران زیاد خودشان در کشور مخصوصاً پای تخت اساساً خودشان هم مردمان مهم و بزرگ و معروف و متنفذی در کشور بودند مانند مرحوم سلیمان میرزا وحید الملک و شیخ ابراهیم زنجانی و غیره که هم در مجلس و هم در خارج تاثیر تام و تمامی داشتند و بدون وجود ناصحی مانند مدرس توافق دستجات در ابقاء و تقویت کابینه مرحوم صمصام‌السلطنه حاصل نمی‌شد.

مدرس بود که با بیان کافی و شافی خود تمام دستجات و احزاب مختلفه را متقاعد نمود که جز تقدیر و تشکر و تحریص و ترغیب از مرحوم صمصام‌السلطنه هیچ گونه کلمه‌ی زننده با اظهاری به طرز مواخذه با او ننمایند و در عمل و تاریخ هم ثابت شد که خوب تشخیص داده بود و مجلسیان هم خوب قبول نموده و نتیجه‌ی خوبی هم از مجموع این عوامل گرفته شد.^(۱)

زیرا از آن تاریخ به بعد دیگر مدعیان سلطنت استبدادی به ایجاد بلوی در نقاط

مختلفه‌ی کشور توفیق حاصل نمودند و مشروطیت ریشه گرفته و پایدار گردید.
بنده شخصاً ناظر جنگ سالارالدوله و داود خان کلهر از طرفی و سردار جنگ
بختیاری و پیرم خان ارمنی از طرف دیگر بوده‌ام اینک مشاهدات خود را ذیلاً مندرج
خواهم نمود تا گوشه‌ای از تاریخ ایران بدین وسیله ضبط گردد.

شهرستان ساوه یکی از شهرهای قدیمی است که بعضی آثار تاریخی آن هنوز هم
مورد توجه اروپایی‌ها است و بنده ضمن کتاب تاریخ ساوه مفصلاً جزئیات ابنیه و
مشاهیر و آثار آن را تشریح نموده‌ام که تا به حال توفیق به چاپ آن حاصل نشده است.
در قسمت شرق و غرب این شهر هر طرف به فاصله شش کیلومتر دو قریه بزرگ و
مهمی است به نام باغ شیخ و نور علی بیگ که اولی دارای کاروان سرای فوق العاده
محکم و استواری است که صلاحیت سنگر شدن را دارد و دومی دارای باغات زیادی
است که هم میوه فراوان دارد و هم این که باغات خود به خود سنگر قابلی است و در
شمال غربی نور علی بیگ به فاصله شش کیلومتر، قراء کوهپایه واقع است که نسبت به
نور علی بیگ و شهر ساوه و دهات زبردست تا شهر قم ارتفاع زیاد داشته و کاملاً بر آنها
مسلط است از یکی از دهات آن به نام سیجرد، گنبد طلای (حضرت معصومه علیها السلام) در
قم موقع صاف بودن هوا کاملاً دیده می‌شود و حال آن که نود کیلومتر فاصله دارد.

در جنوب نور علی بیگ بطور ممتد تا شهر ساوه کوهی است به نام دام چلیک و
بین قراء کوهپایه و زرند کوه فوق العاده مرتفعی است به نام میل زرند که سابقاً دزدگاه
بوده است بینابین میل زرند و نور علی بیگ و دام چلیک و شهر ساوه اراضی بایر و
فضای مسطح و بازی است که مساحت تقریبی آن ۱۵ کیلومتر مربع می‌شود با در نظر
گرفتن این وضعیت محلی حال به اصل قضیه توجه شود.

سالارالدوله با قوای زیاد خود به اتفاق داود خان کلهر از کرمانشاه تا نوبران ۱۱
فرسنگی ساوه تاخته و به هیچ مانعی بر نمی‌خورد و می‌گویند در عرض راه صدمات
زیادی هم به مردم وارد شده و بطور مشهود کاملاً هم از نقشه‌های محلی و موقعیت
نقاط جنگی استحضار داشته است خودش در نوبران که جای خوش آب و هوایی است

متوقف شده و مقدمات عروسی با یک دختر محلی را فراهم و به فراغت خیال مشغول عیش می شود و به داود خان کلهر ماموریت می دهد که باقوای خود قریه باغ شاهی را گرفته و لشکرگاه مرکزی قرار دهد و در عین حال قوای محافظ کافی در میل زرند و دام چیلیک بگذارد که دشمن به این سه دسترسی نیابد نام برده نیز ماموریت خود را در قسمت باغ شاهی و دام چیلیک دقیقاً اجراء ولی نسبت به میل زرند ابداً اقدامی نمی نماید که به چند طریق در زبان اهالی نه از مجروحین الوار و اسراء جنگی استفاده کرده اند معروف است.

۱- آن که داود خان از پیرم پول گرفته بود که قسمت زرند صرف نظر نماید.

۲- آن که خود داود خان سواد نداشته و منشی این قسمت از نقشه را خائنانه قرائت نکرده.

۳- آن که هر دو اشتباه کرده و هیچ کدام مطلب را نفهمیده اند.

به هر حال پیرم خان که از طرف تهران با قوای کافی اعزام شده بود به داخل دره های عمیق کوه ها خزیده و شصت تیرها را شبانه در قله میل زرند مستقر و منتظر فرصت می شود.

از طرف دیگر مرحوم سردار ظفر با سواران بختیاری از قم حرکت و مطابق نقشه ای که در دست داشته قوای خود را تا کاروان سرای قریه باغ شیخ شش کیلومتری ساوه پیش رانده و در آن جا متوقف و متحیر می شود که آیا در همان جا سنگر بندی نماید و یا چون مانعی در پیش نیست جلو تر برود.

بطوری که بعد فهمیده شد در مدت توقف به وسیله آلات مخصوصه از اواسط دره های دور از نظر، که در شمال کاروانسرای باغ شیخ واقع است با پیرم خان مشغول مشاوره بوده است - مدت توقف چهار ساعت به طول انجامید.

مسقط الراس نویسنده ی همین قریه که خالصه قدیمی است می باشد و بعد از خالصگی ملکیت قسمتی از آن با اجداد و پدرم بوده که به دسایس خانواده عضدالملک و اعمال نفوذ آنها تدریجاً از خانواده ما غصب شده است که تفصیل آن

بعد ضمن وقایع دیگر درج خواهد شد.

پدر و اجداد بنده از خوانین ولی یاری هستند که این ایل در زمان طلوع سلطنت صفویه در نواحی مختلفه آذربایجان قدیم و فعلی (ایروان اردوباد) می‌زیسته‌اند و دولت وقت آنان را از آن حدود کوچانیده و در عراق عجم یعنی بین قزوین و ساوه و قم و اراک سکونت داده و تخته قاپو کرده است.

و در بین طایفه ما یک نفر هم اهل علم دیده نشده و کلاً با شمشیر و تفنگ و سواری سر و کار داشته‌اند علت تحصیلات قدیم بنده هم مربوط به همان طرفیت با خانواده عضدالملکی است که خانواده‌ام برای نزدیک شدن با آزادی خواهان و مشروطه طلبان در نظر گرفته بودند.

به هر حال در زمان سلطنت مرحوم شاه عباس کبیر و صدارت مرحوم حاتم بیگ اردو بادی رفع سوءظن دولت از ایل ولی یاری شده و مرحوم فولاد خان جد پنجم بنده به پاس سوابق دیرینه خانوادگی با مرحوم حاتم بیگ به خدمات مهم دولتی گمارده می‌شود.

در سال ۱۰۲۰ هجری که شخص حاتم به یک مامور سرکوبی اکرادی که به سرکردگی امیرخان برادوست بر دولت طغیان ورزیده بودند به آذربایجان لشگرکشی می‌کند، فولاد خان هم مامور حفاظت و حسن جریان کار چاپار خان‌های بین اصفهان و آذربایجان می‌شود و بعد هم چون حاتم به یک قبل از خاتمه کار اکراد در حدود مهاباد بدرود حیات می‌نماید فولاد خان در همین کار باقی می‌ماند و مرکز کار او دولت آباد ساوه بوده است و بعد از فوت او هم ولی یار و محمدرضا پسر و نوه‌اش همان شغل را داشته‌اند و سپس در دوره زندیه مامورین جدیدی بنام اکراد استرآباد با عده زیادی از اسب‌های توپخانه بدان جا اعزام و اساساً اولاد فولاد خان را از کار برکنار و از قریه دولت آباد هم اخراج می‌کنند.

محمد علی جد دوم بنده به موسی آباد باغ شیخ آمده و به امور فلاحتی و گله داری می‌پردازند و بعد هم جد و پدرم عباس و محمد اسماعیل همان رویه را داشته و در

عین حال احتراماً همان عنوان کلانتری ایل با ریاست خانواده را داشتند.

حال اصل مطلب آمدن بختیاری از طرف اصفهان و قم برای اهالی غیر مترقب بود - ولی بعضی از استفاده چیان و روساء شهر ساوه چند روز بود که در دهات مزاحم مردم شده و می گفتند باید از جوانان دسته ای تشکیل داده و به قوای سالارالدوله ماحق شد و از طرفی به رسم سورات مقدار زیادی نان پخته و بره و مرغ و حبوبات دیگر به حکم داود خان کلهر برای قوای سالارالدوله جمع آوری کرده بودند و خوب در نظر دارم که مامورین حکومتی ساوه که همیشه برای ایذاء مردم بهانه جویی می کردند.

بعد از شکست قوای سالارالدوله تمام این اشیاء و ماکولات شاید در این بلوک مخصوص که بنده مشاهده نموده ام کمتر از پنجاه هزار تومان آن تاریخ (سال ۱۳۲۹ هجری) ارزش نداشت همان مامورین و عده ای از هم دستان محلی آنان زهر مار نموده و ابداً ذره ای به صاحبانش مسترد نداشتند.

بنده منحصر اولاد ذکور خانواده غیور و عزیز در دانه بوم با آن که زیاده از ۱۶ سال نداشتیم باز احتیاط کرده و به بهانه داشتن کار به دهات جنوبی که معروف به امام آباد و بولاق و حسین آباد و به کلی از جاده دور افتاده است اعزام نمود ولی هنوز به قدر دو کیلومتر از باغ شیخ دور نشده بوم که سوار بختیاری با کلاه های سفید از طرف قم نمودار گردیدند فوراً مطلب را فهمیده و اسب خود را به دشتیان صحرا سپرده و پیاده به خانه خودمان برگشتم که همان ساعت تصادف با توقف بختیاری ها در جلوی کاروانسرا داشت، از قریه طراز ناهید که بعضی اقوام ما در آن جا ساکن بودند و هنوز هم یکی از دوستان خانواده ما به نام حاج حبیب الله در آن جا ساکن و یک فرسنگ از باغ شیخ به طرف قم است محرمانه قصد سنگر بندی بختیاری را در کاروان سرای باغ شیخ به مرحوم پدرم اطلاع داده و نام و نشانی رئیس قشون را هم به این طریق داده بودند که اسمش سردار ظفر و سید رشید و معممی با او همراه است.

این سید مرحوم جهاد اکبر بود که برای اولین دفعه در آن جا ملاقات شد.

مرحوم پدرم امر نمود که در دوازده قریه را بازو گاوی برای قربانی به جلو رانده و یا

چند نفر از پیرمردها نزد سردار ظفر رفتند سردار از ذبح گاو جلوگیری و آن را به مردم برگردانید ولی از بستن در دروازه و راه ندادن سواران اظهار عدم رضایت نمود. مرحوم جهاد اکبر در قضیه دخالت از تقصیر اهالی معذرت خواست و ضمناً تذکر داد که اگر میوه موجود دارید قدری در بین سربازان تقسیم کنید اهالی بفوریت مقدار زیادی هندوانه و خربزه و انگور در بین آنان تقسیم نمودند و تصمیم سردار هم بر حرکت شد. زیرا عده‌ای از سواران که به فاصله دو کیلومتر بی‌راهه می‌رفتند به قشون ملحق و یکی از آنان مطلبی محرمانه به سردار گفت که فوراً فرمان حرکت صادر شد.^(۱) بعدها معلوم شد که سردار ظفر تصور نمی‌نموده که الوار تا دو فرسنگی شهر آمده باشند و شهری که پیشاپیش مطیع آنان شده اشغال نکرده باشند.

ولی همین که خبر خالی بودن شهر را شنید با تعجیل تمام تاخته و شهر ساوه را بدون مانع و رادعی متصرف شد و از سنگر بندی‌ها داود خان کلهر هم مستحضر گردید.

آن روز دیگر خبری نشد ولی فردای آن روز از اول آفتاب صدای توپ و تفنگ محوطه بین دام چیلیک و میل زرنند و باغ شاهی و شهر ساوه را پر کرده بود و اهالی کلاً جسم‌های بدون روح در سوراخ‌های خانه‌های خود طپیده و جرأت خارج شدن نداشتند.

و بعدها گفتند که به فاصله‌ی چند ساعت قوای الوار درهم شکسته و فرار نموده‌اند. و تفصیل جنگ چنین بوده که سوار بختیاری از شهر ساوه اول به طرف دام چیلیک که عده قلیلی محافظ داشت حمله نموده و آنان هم پس از مختصر مقاومتی سنگر را رها کرده و به طرف باغ شاهی فرار نمودند.

و بدین وسیله جنوب میدان جنگ از قوای دشمن خالی شد سپس تمام قوای الوار از باغ شاهی مرکز کل سالاری‌ها بطور دسته جمعی به طرف شهر ساوه هجوم آوردند.

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت دهم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۳۶ صفحه ۱۷.

و سوار بختیاری به طور جنگ و گریز با الوار جنگ و مبارزه می نمود تا کاملاً آنان را از پناه باغات و دره ها به صحرای بدون حایل و پناه کشیده و بعد بطور کلی به داخل شهر فرار می کنند.

در این موقع قوای پیرم از بالای میل زرنند الوار بدبخت را به شصت تیر بسته و مانند برگ خزان آنان را بر زمین می ریزد مجروحین و اسراء گفته بودند تا این ساعت ابداً ما توجه نداشتیم که از طرف تهران هم قوایی برای جنگ آمده است و اساساً اسلحه الوار هم قابل توجه نبود.

تمام تفنگ های آنان ورنندیل بانزن و کویلان و مقدار کمی هم ورنندیل میانزن و مکنز بوده که به وسیله ی بختیاری ها هر عدد از سه تومان الی هشت تومان در بازار ساوه فروخته شد.

پس از این موقعیت قوای بختیاری و پیرم به هم ملحق شده قوای سالارالدوله را تا همدان تعقیب و دیگر از طرف ساوه هم مراجعت نمودند.

ولی صدمات مالی و جانی و ناموس که از حدود سرحد ساوه و همدان تا باغ شاهی بر اهالی وارد آمده هنوز زبان زد عموم مردم و در موقع متذکر شدن بر مسبین آن بدبختی ها لعنت می فرستند.

مرحوم ادیب الممالک فراهانی قطعه ای در تاریخ این جنگ سروده که عیناً درج می شود.

به دزدان و بی دولتان معتصم شد
قتالش همی فرض و دفعش مهم شد
به دزدان بیدادگر منقسم شد
نیارست چون کردگارش متم شد
تو گفتی که داد از جهان منعدم شد
به فرمان آن داور مستقم شد
ز گرز دلیران ما منهدم شد

چه سالار دولت پی جنگ ملت
چنان تاخت در کین که بر اهل غیرت
در قرمسین تا بن ساوه یک سر
همی خواست خامش کند نور حق را
زیس کرد بیداد و نامردمی ها
پی کیفرش بختیاری دلیران
میان ری و ساوه بنیان عزمش

که هر رشته دولتش منفصل شد که هم گروه شوکتش منقسم شد
 امیری به سال فرارش رقم زد ابوالفتح سالار چنین منهزم شد
 مرحوم امیری که این قطعه یک بیت و قطعه دیگری به قافیه ابوالفتح در این باب
 سروده که فوق العاده مستهجن است چون مقصود بنده هم تدوین تاریخ است و از کلیه
 اسناد موجوده استفاده می‌کنم به همین اندازه قناعت کرده و به پاس دوستی با شاهزاده
 محمد رضا میرزا از درج آنها خودداری کردم.

نطق مرحوم مدرس در زمان نظارت شرعیه با وکالتش تفاوت داشته است زیرا تکیه
 کلام و در دوره دوم به عنوان ناظر شرعی در نطق‌ها کلیت ما بوده است و هیچ وقت من
 نگفته است زیرا هیأت علماء و نظار با این که اکثر از آقایان و کلاء هم اهل علم بوده‌اند
 باز با آنان اختلاط تام نداشته و به هیچ وجه در فراکسیون‌های سیاسی شرکت نکرده‌اند
 بلکه خودشان مجمعی در مجلس داشته و قضایای مطروحه را جداگانه مورد بررسی
 قرار می‌دادند و در صورت مخالفت در مطلبی با لزوم اصلاحاتی در آن یک نفر تعیین
 می‌شده که در مجلس نظر آقایان علماء نظار را به اطلاع نمایندگان ملت برساند و رد و
 قبول آن هم بعد از استماع توضیحات نظار شرعی باز موکول به نظر اکثریت مجلس
 بوده است و این گوینده نظر هیأت علماء که در واقع مخبر کمیسیون آنها محسوب
 می‌شده غالباً مرحوم مدرس با مرحوم حاج امام جمعه خوبی بوده‌اند - توضیحاً
 نوشته می‌شود که مرحوم حاج آقا نورالله ثقة الاسلام اصفهانی که به قید قرعه یکی از
 پنج نفر بوده آثاری در صورت مجلس‌ها ندارد و کسی را هم از قدماء نیافتم که در این
 باب اطلاعاتی داشته باشد - ورد یا استعفاء هم از او دیده نمی‌شود - و در قضایایی که
 از کمیسیون‌ها می‌گذشته و به مجلس نمی‌آمده هیأت نظار جداگانه نظر خود را بر
 موافقت یا مخالفت به صورت بسمل اعلام می‌داشته‌اند چنان که در آخر قانون اصول
 محاکمات حقوقی عبارات ذیل را ملاحظه می‌نمایم.

بسم الله الرحمن الرحيم قانون محاکمات حقوقی مشتمله بر هشتصد و دوازده
 ماده که در کمیسیون عدلیه مجلس شوری شیداله ارکانه تصویب شده در تطبیق آن با

احکام مقدسه اسلام بعد از ختم هشت ماده اولیه حتی القدرة و الامکان و با رعایت مقتضات امروزه سعی و اهتمام شده است.

الاحقر العاصی یحیی یموتی - مهر
سید حسن مدرس - مهر

اینک چند فقره از نطق‌های مرحوم مدرس در دوره دوم به عنوان نظارت شرعیه خلاصه نطق مدرس در جلسه ۸ جمادی الاخری ۱۳۲۹ موقعی که قانون اوقاف مطرح بوده است.

این که می‌گویند که سلطان مجبور است در این که به وزارت اوقاف واگذار کند این امر مخالف رویه تمام ملل روی زمین است که وقف باید بر حسب نظر واقف باشد کما این که آقایان و کلاء می‌دانند متجاوز از هفتاد سال است که ملل اجنبی اروپایی بر هندوستان و شرق استیلا پیدا کرده‌اند در این مدت دولت انگلیس یک وقت را تصرف نکرده‌اند بلکه فقط نظارت می‌کند این جا هم باید آن طور بشود - مقصود این است که معلوم باشد و فهمیده شود که سلطان مقهور نیست که این کار را از مقام سلطنت به مقام دیگری بدهد یک قید دیگری هم در این ماده نیست البته آقایان وقف نامه‌های زیادی دیده‌اند و ما هم بعضی وقف نامه را دیده‌ایم - در بعضی از وقف نامه‌ها هست که سلطان متولی معین بکند و در بعضی دیگر هست که خود سلطان متولی است یعنی تصریح دارد مثلاً مدرس فلان مدرسه را سلطان تعیین کند - این کار ممکن نیست که به وسیله غیر سلطان اجرا بشود ولی آنچه از موقوفات به اختیار سلطان وقت گذارده شده البته مصلحت امروزه که سلطان ما ملی است این است که سلطان به اداره اوقاف واگذار کند تا تنظیماتش را بدهند و به مصارفش صرف کنند.

در جلسه ۱۷ ماه فوق در قانون مالیات

این قانون را هم در آن نظری کرده‌ایم ولی خوب است که این مسأله مالیات را نسبت به شرع اسلام ندهیم و اسمش را خمس و زکوة نگذاریم - این مالیاتی است که اولیاء امور می‌بندند مملکت فقراء و ضعفاء هم شده باشد - یک مالیاتی وضع می‌کنند که کار مملکت پیشرفت کند و آن چه ما مضایقه کردیم در جهاتی که کمسیون نوشته قدری

بی‌انصافی داشت و حالا دیگر بسته به نظر وکلاء محترم است.

شب دوم رمضان ۱۳۲۹ - راجع به وکلاء آرامنه و مسیحیان

آقایان در ملت اشتباه کرده‌اند ممکن است مذاهب مختلفه در تحت عنوان یک ملت باشد تعجب می‌کنم که این چه اظهاراتی است می‌شود و چه قصدی دارند ملت با اسلام و شیعه و سنی مذاهب آن هستند - مسیحی‌ها هم همین طورند تمام آنها مسیحی هستند نهایت چون عده‌شان زیاد بوده دو نفر وکیل به آنها داده شده دیگر تفکیک مذاهب‌شان لازم نیست و این حرف‌ها شایسته نیست و جدا جدا کردن آنان جهت ندارد و ضرر هم دارد.

این مذاکرات در موقعی بود که بعضی‌ها در مجلس بین مسیحیان نظر تفکیک داشته‌اند - چون این امر از نقطه نظر فرق کاتولیک و پروتستان و بعضی فرق دیگر که دول غربی از روی سیاست حامی هر یک از آنها بوده‌اند صلاح دولت و ملت ایران نبوده و علاوه بر تولید معاذیر سیاسی خارجی برای تفکیک شیعه و سنی هم زمینه سازی می‌کرده است و حال آن که ما فرق اسلام با تمام اختلافات فاحشی که در فروع داریم اصولاً تابع یک دین هستیم و در مقابل مسیحی‌ها و امم دیگر کلاً مسلم محسوب می‌شویم. این بود که مرحوم مدرس در این زمینه با فشاری کرده و نگذارده است که تفکیک فرق دین مسیح را مجلس به رسمیت بشناسد.

توصیف مجلس دوم

مجلس دوم در نظر آزادیخواهان فوق العاده خدمت کرده و عنوان مجلس جاوید به آن داده‌اند. و بعضی‌ها هم که اغلب از اهل علم و روحانی هستند فقط مجلس دوم را مجلس قانونی تمام عیار می‌دانند - زیرا منحصراً ماده ۲ قانون اساسی در آن دوره اجرا شده است و بس و می‌گویند سایر دوره‌ها به علت عدم اجرای ماده ۲ قانون اساسی

رسمیت نداشته و ندارد.^(۱)

توضیح لازم - برای تشخیص موفقیت دوره دوم و مراجعه به علماء مرجع تقلید برای دوره دوم مجلس اشاره و توضیحاتی در اطراف آن نوشته نشد. این رویه بدین جهت بوده که نویسنده مقصودش ضبط حوادث زندگانی روحانی و سیاسی مرحوم مدرس می باشد و قصد تاریخ نگاری عمومی را ندارد - و الا اغلب مردم ایران می دانند که دوره اول مجلس با غرش توپ لیاخوف که در واقع یک قوه علنی روس تزاری بود خاتمه یافت و آزادی خواهان که غالباً از رجال معروف علمی و ادبی و سیاسی بودند دچار خشم و غضب محمد علی میرزای قاجار شدند - و یا با تدابیر مخصوص از کشور فرار کردند - نهایت بذر آزادی که افشانده شده بود در نقاط مختلفه کشور مانند آذربایجان و اصفهان و رشت شروع به روییدن نمود - و محمد علی شاه با تمام قوای خود در مقام اطفاء نائره آمال و آرزوهای آزادی خواهان بر آمد نهایت تصور می نمود که فقط کانون مشروطه طلبی آذربایجان است و اگر به قلع و قمع مردم آزادی خواه آن سامان نایل شود صدای آزادی در نقاط دیگر خود به خود خاموش خواهد شد و به همین جهت تمام قوای خود را به فتح تبریز و سرکوبی سردار ملی ستار خان و سالار ملی باقر خان متوجه نمود و عین الدوله را با استعداد کافی مأمور این کار کرد - و دستورهای موکدی خطاب به سپه سالار که در آن تاریخ متوقف در رشت بود برای الحاق به قوای عین الدوله صادر کرد نهایت مرحوم سپه سالار که در آن تاریخ متوقف در رشت بود برای الحاق به قوای عین الدوله صادر کرد نهایت مرحوم سپه سالار که قلباً با آزادی خواهان همراه بود در اجرای دستور مسامحه می کرد تا هم آزادی خواهان تبریز در اثر قتل رحیم خان تقویت شدند و هم خوانین بختیاری به تحریض و ترغیب واقعی مرحوم حاج نورالله و مرحوم سید حسن مدرس علم مخالفت را بلند کرده و به اصفهان یورش آوردند.

مرحوم سپه سالار که مدتی بود با تمرد از امر محمد علی میرزا طرفداری خود را از مشروطه ظاهر کرده بود بلافاصله به طرف مرکز راند و با قوای کاملی به قزوین وارد گردید - مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد هم از اصفهان با سواران بختیاری به قم وارد شد و هر دو قوا در یک تاریخ به تهران رسیده و شهر را از دو طرف تحدید نمودند - لیاخوف که محمد علی شاه مخلوع را اغواء کرده و به قدرت کافیه بریگاد قزاق امیدوارش کرده بود و در مقابل قوای ملی مختصر مقاومتی نکرده و افراد خود را در قزاق خانه جمع آوری و برای حقه بازی سوری گزارش‌های یأس آمیزی هم به محمد علی میرزا داده و به تحصن در سفارت روس تشویقش کرد - و قبل از معلوم شدن تکلیف شاه به مجلس آمده و در کمال ادب شمشیر خود را روی دست‌ها گرفته و به سرداران فاتح ملی تقدیم نمود و به امر آنان دو مرتبه به کمرش بسته و به قزاق خانه مراجعت کرد - بالجمله چند نفر از سرداران فاتح و رجال ملی زمام امور را به دست گرفته و محمد علی میرزا خلع و مرحوم احمد شاه را به سلطنت و مرحوم عضدالملک را به نیابت سلطنت برقرار نمودند و این هیأت در تاریخ مشروطه ایران به هیأت مدیره معروف شده‌اند که تصمیمات آنان رسمیت قانونی دارد - و با تشکیل دولت سپه سالار و وجود نایب السلطنه باز این هیأت زمام کلی امور را در دست داشته تا دوره دوم مجلس افتتاح گردیده است و بعد از مراجعت علماء از نجف که به دست محمد علی میرزا موقع بمباردمان مجلس تبعید شده بودند آنان نیز با هیأت مدیره همکاری می‌کردند ولی مرحوم خلد آشیان بهبهانی رحمة الله علیه بعد از افتتاح مجلس دوم هم باز در امور دخالت می‌کرد و مخصوصاً قبل از انتخاب علماء ناظر در مجلس علنی هم حاضر می‌شد که این رویه باعث تکدر خاطر آزادی خواهان تندرو را فراهم کرده بود.

نظری بر وقایع کشوری

در تاریخ ۲۴ جمادی الاخر ۱۳۲۷ آزادی خواهان از طرف قزوین و قم وارد تهران شده و مشروطیت دوم را اعلان نمودند و از قضایای قابل تأثر تعرض فوری مجاهدین

به مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری است که آزادی خواهان کتک خورده و داغدار استبداد محمد علی شاه مخلوع دق دل خود را بر سر او خالی نموده‌اند - بنده در تاریخ مزبور نه ستم اجازه می‌داده و نه در تهران بوده‌ام و از مخالفین و موافقین شیخ خیلی چیزها شنیده‌ام که نمی‌توانم در بین آنها قضاوت کنم - چنان که مرحوم ادیب‌الممالک فراهانی که در سلک مخالفین شیخ مندرج است انتقاد زیادی از او نموده - ولی حاج میرزا محمد واعظ همدانی پدر آقای کوثری در مقام تجلیل از شیخ و مردانگی و وفق دادن اعمال با اقوال برای او اعجاز قایل می‌شد و این اظهار تأسف بنده فقط از این نقطه نظر است که به اتفاق هر دو دسته مشروطه خواهان و مستبدین مرحوم شیخ حاضر نگردیده که به یکی از سفارتخانه‌های خارجه پناهنده شود و این مناعت طبع و از خود گذشتگی شیخ با قطع به وجود خطر مرگ مستند به قوای روحانی آن مرحوم بوده است و بس و حال آن که بعضی دیگر که ابداً موقعیت او را نداشته و قطعاً خطر مرگ برای آنها نبوده با لباس روحانیت به اقسام تشبث داخلی و خارجی دست زده و بالاخره از معرکه فرار کرده‌اند.

اعدام شیخ در روز ۱۳ رجب ۱۳۲۷ یعنی بیست روز بعد از فتح تهران به عمل آمده و در این تاریخ روحانیون طرفدار مرحومین آقا میرزا سید محمد طباطبایی و آقا سید عبدالله بهبهانی در تهران نبوده‌اند و به همین جهت مخالفین شیخ نوری در اعدام آن مرحوم تسریع نموده‌اند تا با مخالفت احتمالی آنان بعد از ورود مواجه نگردند.

ولی قدر مسلم می‌توان از مجموع اوضاع و احوال و قرائن ثبت شده آن تاریخ استفاده نمود که قاتلین مرحوم حاج ثبت شده آن تاریخ استفاده به مرحوم سید عبدالله بهبهانی هم که مؤسس اولیه مشروطه بود و در اجرای نظر خود حرارت زیاد داشته ارادتی نداشته‌اند چه به فاصله یک سال در ۹ رجب ۱۳۲۸ نامبرده را نیز ترور نمودند - و علت قطعی قتل مرحوم مزبور همان تأیید امور روحانیت در مجلس است - چه مغرضین به وسیله مشروطه می‌خواستند مقررات اسلامی را از بین ببرند و به انواع و اقسام وسایل متشبث شده بودند که در انتخاب علماء طراز اول توافق حاصل نشود و

به همین جهت چندین جلسه در این باب مذاکرات به عمل آمده و نتیجه حاصل نشده است - متدینین که مطلب را متوجه شدند فوراً به پیشنهاد قرعه پرداخته و در روز ۷ شعبان ۱۳۲۸ هیأت علمیه را که باید در مجلس شرکت کنند انتخاب و تلگرافاً دعوت نمودند.

مخالفین اسلام که به صورت آزادی خواهی در آمده بودند برای پافشاری مرحوم بهبهانی در انتخابات طراز اول بوده که در ۹ رجب ۲۸ به قتل فجیع نامردانه آن مرحوم اقدام نمودند و می توان گفت همان یک دوره پذیرفتن طراز اول عکس العمل قتل بهبهانی بوده است ولی افسوس که بعد از دوره دوم دیگر مذاکرات در این باب به نتیجه نرسیده است و هیأت علمیه موفق شده اند که طراز اول را به عضویت مجلس بفرستند و از خیلی مفاسد به وسیله آنان جلوگیری کنند.

به طوری که تاریخ نشان داده و کلاء مجلس که متکی به حزب و دسته‌ای از ملت در خارج مجلس بوده اند هر کاری که خواسته اند در مجلس کرده اند و اکثریت مجلس ناچار شده که عقاید آنان را متابعت نمایند. نمایندگان صنفی دوره اول متکی به اتحادیه‌ها - دموکراتها در مجلس دوم و سوم - هیأت علمیه یعنی طراز اول در مجلس دوم - نمونه آن بوده اند زیرا علماء و بالاخره تمام ملت پشتیبان آنان بوده اند اگر آنان با مطلبی در مجلس مخالف بودند و از مجلس خارج می شدند تمام شهر تعطیل عمومی کرده و انجام موضوع نظر آنان را خواستگار می شدند.

تمدید مجلس و اولتیماتوم دولت تزاری روس

مدت قانونی دوره دوم مجلس شورای ملی در ذیقعدة الحرام ۱۳۲۹ خاتمه می یافت به واسطه آثار شوم و هرج و مرج و ناامنی که در اثر لشگرکشی‌ها مدعیان سلطنت در غرب و شمال باقی گذارده بودند انتخاب به طوری که مانع گسیختن رشته امور باشد امکان پذیر نبود و از طرفی مستشاران آمریکایی که شوستر معروف در صدر آنان قرار داشت رو به خود را متابعت از مجلس قرار داده و بدون اجازه و تصویب

مجلس هیچ یک از مقامات دولتی و رسمی را به قدر پیشیزی در امور مالی دخالت نمی‌دادند (می‌توان گفت منحصر مامورین خارجی که در ایران خوب انجام وظیفه کرده‌اند آمریکایی بوده‌اند چنانکه دکتر میلیسپو هم در ماموریت اول خود بخوبی وظایف خود را انجام داد بنده روابط مرحوم مدرس را با ایشان در فصل مخصوص خواهم نگاشت).

لذا مجلس شورای ملی طرح تمدید مجلس را با اکثریت در جلسه مورخ ۲۱ مرداد ماه ۱۳۲۹ تصویب نمود. اینک عین قانون تمدید - تصمیم قانونی راجع به امتداد مجلس شورای ملی .

ماده اول - بنا بر این که از طرف ملت در پایتخت و نقاط مهمه دیگر تقاضاهای عدیده تلگرافی برای امتداد مجلس شورای ملی رسیده و تقاضای خود را مبنی بر این دلایل نموده که اقدامات مرتجعین و دشمنان استقلال مملکت و اساس مشروطیت هنوز کاملاً مرتفع نشده و محتمل که در بهار آینده نیز مشکلاتی برای دولت و مملکت پیش آید و تهیه جلوگیری از مشکلات مرکوزه منتهای ضرورت و فوریت را دارد ممکن است انتخاب نمایندگان جدید به تعویق افتد و در این ایام فترت هم برای دولت مشکلاتی ظهور کند و به ملاحظه این که مجلس شورای ملی هم این احساس را کرده و آن اظهارات را تصدیق دارد علیهذا تا موقعی که مجلس آینده تشکیل قانونی یافته و نصف بعلاوه یک نفر از کلیه نمایندگان ملت در پای تخت حاضر شوند مجلس شورای ملی کماکان امتداد می‌یابد.^(۱)

ماده دوم - برای این که حتی الامکان امتداد مجلس حالیه به طول نیانجامد از طرف ریاست مجلس شورای ملی و هیأت وزراء به عموم انجمن ایالتی و ولایتی و حکام و سایر مقامات لازمه مراتب ماده فوق اطلاع داده شد و در تسریع انتخابات جدید و اعزام نمایندگان هر محل تاکید خواهد شد.

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت دوازدهم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۳۹ صفحه ۲۵.

بعضی از آثار مجلس شورای ملی را در دوره دوم تشریح کردیم که چگونه مجلس سراسر ملی بود و جز اختلاف عقاید صوری بین احزاب و سرداران فاتح به هیچ وجه غرض رانی واقعی وجود نداشته و به همین دلیل بود که خدمات گران‌بهایی به کشور نموده و چگونه با عده‌ی قلیلی سواران بختیاری و قواء شهربانی و لشگرهای عظیم و مهاجم را در هم شکست.

بطور تواتر شنیده‌ایم که مجموع این قواء ملی قطعاً از دو هزار نفر کمتر بوده ولی لشگر سالارالدوله و محمد علی میرزا زیاده از یک صد هزار نفر بوده‌اند - و در تمام این جریانات قوای منظم قزاق که به خرج ملت فقیر ایران با ساز و برگ کافی هم مجهز بودند در قزاق خانه خوابیده و مختصر مساعدتی با قوای ملی ننموده‌اند حال این عدم مساعدت به علت عدم اعتماد ملیون به آنان بوده و حکمی برای شرکت در دفاع به بریگاد قزاق صادر نشده بود و یا متخلف از اجرای امر دولت مشروطه بوده‌اند.

بر نگارنده معلوم نیست ولی قدر مسلم تمایل بریگاد قزاق به دولت تزاری روس و اجرای سیاست آنان محل شک و شبهه نبوده است و از طرفی نمی‌توان باور کرد که محمد علی شاه مخلوع به نام خلیل بغدادی با چندین صد صندوق اسلحه توپ و تفنگ و فشنگ از روسیه عبور نموده و مامورین داخلی روسیه و مرزی و گمرکی را گمراه کرده باشد.

پس به این نتیجه می‌رسیم که دولت روسیه خواهان هجوم مدعیان سلطنت به ایران بود و موفقیت حاصل ننمود حال چه عکس‌العملی باید نشان دهد قطعاً بهانه جویی برای اقدام مستقیم و دخالت در امور ایران - در یک چنین موقعی مستر شوستر جداً مشغول اصلاحات مالیه و تنظیم دفاتر و وصول بقایای مالیاتی بوده و بدون این که قصد انتقام و یا سوء نیتی در کار باشد ممتنعین از تادیه مالیات را تحت فشار می‌گذارد که از جمله آنان مرحوم شعاع‌السلطنه به شمار می‌آید و ناگفته نماند که مجلس شورای ملی برای قتل و یا اسارت محمد علی میرزای مخلوع یک صد هزار تومان و برادرانش سالارالدوله و شعاع‌السلطنه هر یک ۲۵ هزار تومان جایزه معین کرد و آنان هم از ایران

فرازا خارج و به کشورهای دیگری ملتجی شده بودند که مرحوم شعاع السلطنه در سهم روس‌ها فرار گرفته بود.

به هر حال مامورین وصول وزارت دارایی که عده مخصوصی شبیه ژاندارمری بودند و در عمارات شعاع السلطنه متوقف و کسان او را از حیث مطالبه مالیات در مضیقه گذاردند. سفارت روس به عنوان حمایت از شعاع السلطنه که معلوم نبود در این طرفداری کدام یک از قواعد بین المللی را مستمسک قرار داده بود زیرا شعاع السلطنه یک فرد تابع ایران و متخلف از قوانین ایران بوده و در واقع مقصر سیاسی به شمار می‌رفت و خودش شخصاً به روسیه رفته و به دولت روس ملتجی بود فقط دولت روسیه می‌توانست مطابق قواعد بین المللی به تقاضای استرداد دولت ایران جواب رد داده و خود او را تحویل ندهد که اساساً چنین تقاضایی نشده بود.

در هیچ جای دنیا مرسوم نبوده که اگر یک نفر مقصر سیاسی به دولتی پناهنده شد حفاظت اموال و جلوگیری از تادیب مالیات شخص پناهنده در داخل مملکتی که از آن جا متواری شده به عهده دولت پناه دهنده باشد - دولت تزاری فوق العاده از مجلس دوم عصبانی بود و انتظار داشت که دوره آن زودتر گذشته و با اعمال نفوذ مستشاران آمریکایی را بدست وزراء ایرانی در غیبت مجلس از صحنه سیاست و اقتصادیات ایران براند یک مرتبه با تمدید مجلس مواجه گردید و حتم نمود که وجود مجلس طرفدار و حامی میسیون آمریکایی مانع از حصول به مقصد روسیه است فوراً اولتیماتومی مشعر بر تقاضای تبدیل ژاندارم‌های مامور خانه شعاع السلطنه به قزاق‌های تابع خودشان و ترضیه و معذرت از دولت روس به دولت ایران داد و در صورت عدم قبول تهدید نمود که قوای روس وارد ایران خواهد شد - جواب این یادداشت چند روزی طول کشید تا به اطلاع مجلس و نایب السلطنه رسید و برای رفع بهانه جویی با اجازه مجلس دولت مفاد اولتیماتوم را پذیرفت ولی با این که در یادداشت وقت و موعد معین نشده بود دولت روس به بهانه تعویق و طول مدت به قبول قانع نشد و قشون روس از طرف آذربایجان و رشت وارد ایران گسردیدند و به مجرد نشر این خبر شوم دولت

صمصام السلطنه نیز مستعفی گردید در نتیجه شیوع حمله جابرا نه دولت روس و بحران دولت در کشور غوغایی بر پا کرد و بلافاصله دولت روس اولتیماتوم ثانوی خود را مشعر بر لزوم اخراج مستشاران آمریکایی در ظرف چهل و هشت ساعت و باز ترضیه و معذرت از دولت روس به دولت ایران تسلیم نمود و این بار تهدید کرده بود که در صورت عدم قبول پایتخت کشور را اشغال خواهند کرد.

انتشار این خبر هیجان بزرگی در ملت ایجاد نمود بازارها بسته شده و دسته‌های مختلفی با آهنگ و سرود یا مرگ یا استقلال در خیابان‌های تهران به راه افتاده و تقاضای دولت روسیه بعد از استرضای خاطر صمصام السلطنه و ترمیم کابینه و گرفتن رأی اعتماد در روز ۹ ذی حجه ۱۳۲۹ در مجلس شورای ملی طرح و به اتفاق رد گردید و قشون روس از رشت به طرف قزوین به حرکت درآمد.

مرحوم ناصر الملک نایب السلطنه چند مرتبه نمایندگان احزاب را پذیرفته و به اتفاق و اتحاد دعوت نمود حاج علی قلی خان سردار اسعد هم برای حصول توافق کوشش داشت ولی فراکسیون حزب دموکرات کسی را جز مرحوم مستوفی الممالک لایق حمل چنین مسأله مهمی نمی دانست - حال آن که خود مرحوم مستوفی الممالک با آنان همراه نبود و می گفت تقویت دولت حاضر لازم است.

در این احوال تلگرافاتی در تاریخ ۱۷ ذی حجه و ۲۵ ذی حجه و ۳۰ ذی حجه از جناب آقای سید حسن تقی زاده هم از لندن مشعر بر لزوم اتفاق و اتحاد توسط آقای موتمن الملک به مجلس شورای ملی رسید و در جلسات قرائت گردید.

در مقابل دموکرات‌ها، اعتدالی‌ها به شرط رد اولتیماتوم به مرحوم مستوفی الممالک حاضر بودند که رای اعتماد بدهند ولی چون مرحوم معزی الیه شخص دروغ‌گویی نبود علناً می فرمود که رد اولتیماتوم امکان‌پذیر نیست و اعتدالی‌ها از این اظهار او اتخاذ سند می کردند که در صورت قبول پروتست روسیه مستوفی الممالک و صمصام السلطنه برای ما فرقی نمی کند.

مجلس عملاً تعطیل گردید و جلسات در حضور نایب السلطنه و یا منزل سردار اسعد

و فراکسیون‌ها در منازل و کلاء تشکیل می‌گردید و بالاخره توافق حاصل شد که کمیسیونی انتخاب و به دولت و کمیسیون اختیار بدهند که متفقاً قضیه را حل نمایند و قبلاً برای اطمینان از حصول اکثریت در مجلس علنی در جلسه محرمانه رای مخفی گرفتند و از شصت و یک نفر عده حاضر چهل و هشت نفر به ترتیب فوق رای موافق دادند و بلافاصله مجلس تشکیل گردید و لزوم انتخاب کمیسیون ۵ نفری از احزاب مختلفه با اکثریت ۳۹ نفر تصویب شد.

این جلسه تاریخی در شب پنجشنبه ۲۹ ذی حجه ۱۳۲۹ شش ساعت طول کشید و اعضاء کمیسیون را هم در همین جلسه انتخاب نمودند که اسامی آنان به قرار ذیل است:

۱- نابغه ملی و دافع خطر و حافظ آزادی و استقلال بلاشرط ایران مرحوم سید حسن مدرس ۲- مرحوم سردار اسعد ۳- شیخ مرحوم ابراهیم زنجانی ۴- فهیم الملک ۵- سعیدالاطباء و مقرر گردید که روز ۳۰ ذیحجه وزراء و کلاء ساعت هشت و نیم صبح در مجلس حاضر و تکلیف را معلوم نمایند ولی در موعد مقرر به جز دو پهلوان سیاست و آزادی ایران مرحوم سید حسن مدرس و سردار اسعد هیچ یک از اعضاء کمیسیون حاضر نگردیده و سه نفر دیگر از عضویت کمیسیون استعفاء داده بودند - آنان حکیم الملک وزیر عالی و ذکاءالملک وزیر دادگستری و میرزا اسمعیل خان مامور شدند که به منازل آنان رفته و به هر طریقی است آنان را به استرداد استعفاء خود راضی نمایند اما موفق نشده و بدون حصول مقصود مراجعت کردند - چون وزارت خارجه با سفارت روس وارد مذاکره شده و در مواد اولیلماتوم تغییر و تبدیلاتی داده بودند و مقصود آن بود که موعد مقرر یادداشت اولیه الغاء شده باشد.

سفارت روس یادداشت دیگری داده بود که روز ۳ محرم ۱۳۳۰ مدتش منقضی می‌گردید کمیسیون مجلس تا روز سوم با دولت شرکت نکرد و روز مزبور که باز وکلاء در مجلس جمع شده بودند ناگهان وزراء وارد و خیر اسف آور تعرض قشون روس را در

آذربایجان به آزادی خواهان به اطلاع مجلس رسانیدند.

حرارت و سرسختی‌ها فوراً مبدل به ملایمت و نرمی گردید و فراکسیون دموکرات استرداد استعفای اعضاء خود را به اتفاق تصویب نموده و بلافاصله هیأت دولت با حضور نایب‌السلطنه و کمیسیون منتخبه تشکیل و مواد اولیئاتوم را دو ساعت قبل از انقضاء موعد یادداشت اخیر قبول و به وسیله وزارت خارجه مراتب به سفارت روس اعلام گردید و قشون روس که در قزوین بود در همان جا متوقف شدند و برای این که زمینه اختلاف تازه تهیه نشود مجلس تمدید شده رسماً هم تعطیل گردید.

مقصود از ذکر این وقایع توجه آزادی خواهان به رجال خادم و قهرمانان ملی است که بدون توجه به آتیه خود برای حفظ مملکت از جان خود دست کشیده‌اند.^(۱)

چه همان فراکسیون دموکرات که تمام این وقایع ناگوار به واسطه مسامحه و اهمال آنان در اتخاذ تصمیم پیش آمده نه فقط سوءنیتی نداشته‌اند بلکه می‌خواسته‌اند به نفع کشور از موقع استفاده کنند زیرا مرحوم صمصام‌السلطنه که در دو جنگ مهاجمین (محمدعلی میرزا و سالارالدوله) توفیق یافته بود فوق‌العاده به خود مغرور شده و چندان توجهی به وکلای حزبی نداشت و به واسطه اتکاء به ایل بختیاری و قدرت طبیعی خان خانی ریاست وزراء را نازشیت خود می‌دانست و به همین جهت آزادی خواهان قلباً مخالف بقاء و قدرت او بودند و می‌خواستند که این گرفتاری و بحرانی که در ایران به واسطه‌ی اولیئاتوم پیش آمده بود به دست یک رجل ملی که اهمیتش به واسطه وجود و خصایل شخصی خودش باشد حل شود تا از شر زبان و احتمالاً از شر مشت و شمشیر ملت مصون بمانند - ولی مرحوم مدرس که افکار را متشتت دید و خطر هم ساعت به ساعت نزدیک‌تر می‌شد و هم چنین مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد که معنأ رقابت خانوادگی هم با صمصام‌السلطنه داشت بدون دقیقه طفره در حل قضیه غامضه کشور سعی نمودند.

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت سیزدهم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۴۰ صفحه ۲۱.

خوش بود تا محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

کابینه‌های دوره دوم

به طوری که سابقاً متذکر شدیم بعد از فتح تهران و آمدن مستبدین کابینه‌ای به ریاست مرحوم سپهدار که بعد سپه سالار لقب یافت تشکیل شد این کابینه با همکاری هیأت مدیره و نایب السلطنه وقت وعده‌ی از علمای اعلام، کشور را اداره می نمودند، بلافاصله انتخابات هم شروع و یک یک وکلای ولایات به تهران آمده تا این که برای افتتاح عده کافی و قدر مسلم مجلس شورای ملی دوره دوم در تاریخ ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ رسمیت یافته است.

مرحوم سپه سالار کابینه خود را به شرح ذیل به مجلس معرفی نمود:

سپه سالار، رئیس الوزراء و وزیر جنگ - سردار اسعد، وزیر داخله - علاء السلطنه، وزیر خارجه - مشیر السلطنه، وزیر عدلیه - صنیع الدوله، وزیر معارف و قوائد عامه - وثوق الدوله، وزیر مالیه - سردار منصور، که بعداً سپهدار شده وزیر پست و تلگراف. اسامی معاونین هم به شرح ذیل قید شده ولی به نظر بنده مخدوش است زیرا تاریخ معرفی آنها با تاریخ معرفی وزراء اختلاف دارد.

ثقة الملك، معاون وزارت خارجه - قوام السلطنه، معاون وزارت داخله - محاسب الممالک، پست و تلگراف - امان اله میرزا، جنگ - محمد علی وزیر زاده، ایضاً معاون خارجه - عمید الحکماء که بعد عمید السلطنه لقب یافته، وزارت دارایی (این شخص اخیراً که در کابینه قوام السلطنه بعد از کودتا وزیر دادگستری بوده با بنده آشنا شد و نسبت به بنده لطف زیاد داشت و بسیار مرد خوبی بود خداوند او را غریق رحمت خود نماید).

این کابینه در اوایل ربیع الثانی ۱۳۲۸ به واسطه اختلافات حاصله بین سرداران فاتح و مجاهدین آذربایجان که بعد از فتح تهران به مرکز آمده و با عده‌ی زیادی قوای مسلح متوقف بودند و از هیچ مقامی اطاعت نمی نمودند مستعفی گردید - ولی مجدداً و کلاء

به وعده گذراندن قانون خلع سلاح اشخاص غیرنظامی، آقایان سپه سالار و سایر وزراء را حاضر به قبول زمام‌داری نمودند و مجدداً همان کابینه به شرح فوق در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۸ به مجلس شورای ملی معرفی گردید.

پرگرام کابینه دوم مرحوم سپه سالار با قید این که بودجه هیچ اداره ولو این که بطور موقت باشد قابل پرداخت از خزانه دولت نیست مگر آن چه را که مجلس اجازه دهد به تصویب رسید ولی باز هم نتوانست در مقابل مشکلات موجوده پایداری نماید - و مجلس هم به وعده وفا نکرد و تا حدی هم مقتضیات اجازه تقویت کابینه را نمی‌داد - که برای تکمیل موضوع ناچار از تمهید مقدمه‌ای خواهیم کرد.

اولین صدای آزادی‌طلبی و مشروطه خواهی بعد از بمباردمان مجلس شورای ملی از آذربایجان بلند شد و خوب هم مقاومت کردند تا آوازه آنان با صدای اصفهان و گیلان توام شده و با تفصیل مخصوصی مرکز را ساقط کرده و مشروطه دوم را بوجود آورد - آقایان سالار ملی و سردار ملی بعد از فتح تهران به مرکز آمده و قوای مسلح خود را حفظ و هر ماه مبلغ زیادی مخارج قوای خود را از دولت وقت مطالبه و مدتی هم دریافت می‌داشتند. آزادی‌خواهان بر عمل دولت از حیث پرداخت این وجوه معترض بودند - و قید عدم پرداخت حقوق و مخارج فقط با تصویب مجلس هم برای این بود که دولت‌ها از فشار آنان راحت شوند و قدر مسلم هم اشخاص بدکار و مزدور و فاسد در داخل آنان بوده است.

بالجمله مجاهدین آذربایجان هم مشروطه ثانی را در اثر مجاهدت خود دانسته و متوقع نبودند که این گونه مذاکرات با آنها بشود و تا حدی با فشار و قوه مسلم که در اختیار داشتند دولت‌ها را مرغوب هم می‌کردند.

مرحوم سپه سالار هم که عقیده داشت مشروطه ثانی را فقط او ایجاد کرده و استنادش این بود که اگر بر حسب امر محمد علی میرزا به کمک عین الدوله شتافته بود صدای قیام‌کنندگان مشروطه خواهی در آذربایجان خاموش و دیگر از طرف اصفهان هم اقدامی عملاً در فتح تهران شرکت و عامل موثر در ایجاد مشروطه بوده‌اند لذا باید

در اداره کشور نیز عامل اولیه باشند و هر یک از این سه دسته موقتی موفق به تشکیل کابینه ممکن بود بشوند که از طرف علماء تهران هم تایید شوند. اما آزادی خواهان که عبارت از احزاب بودند با عقاید هیچ کدام از آنان همراه نبوده و عملیات و خدمات گذشته را دلیل تصدی امور دولت در آتیه نمی دانستند و می گفتند صلاح و مقتضیات کشور را باید در نظر گرفت و کار را به کسی سپرد که شایسته کار باشد.

با در نظر گرفتن این مقدمات حال به پایتخت آن روز نظر می کنیم - مرحوم سپه سالار و خوانین بختیاری که در تشکیل دولت ها سهیم بودند اتباع خود را بخوبی اداره می کردند و از ناحیه آنان زحماتی تولید نمی شد به عبارۀ آخری قلدری ظاهری نداشتند - ولی مجاهدین آذربایجان که هیچ وقت در دولت ها شرکت نداشتند و جزو قوای نظامی یا تامینی کشور هم رسماً در نیامده بودند وجهی را که از دولت می گرفتند در مذاق آزادی خواهان ناز شصت محسوب می شد و به همین جهت با پرداخت آن مخالف بودند و برای دولت ها هم عدم پرداخت مخارج آنان با نام نیک و زحمات سالار و سردار ملی امکان نداشت و از طرفی خلع سلاح آنان هم بدون تصویب مجلس موجب کشمکش زیاد می شد به علاوه هر گونه توهینی به آنان ممکن بود مورد بازخواست شدید مجلس شورای ملی واقع شود.

دولت سپه سالار انتظار داشت که اکثریت مجلس ملی به او اجازه دهد که مجاهدین آذربایجان را خلع سلاح نموده و از مرکز طرد نماید و با این که آزادی خواهان مجلس این کار را لازم می دانستند و مکرر به مجاهدین پیشنهاد کرده بودند یا رسماً وارد قوای نظامی و تامینی کشور شده و یا متفرق شده و دنبال کار خود بروند باز چنین اختیاری را حاضر نبودند که به کابینه سراسر ملی و وجیه و محبوب جامعه انجام دهد تا مدت ها تاریخ ایران آلوده به غرض رانی و مقاصد شخصی رجال و خوانین محلی و ایلی نباشد بعلاوه اصل عمل هم مورد انتقاد واقع نشود و ملت ایران بداند و عقیده مند باشد که خلع سلاح مجاهدین اولیه از نقطه نظر صلاح کشور بوده و دسیسه انتقام جویی و

رقابت دسته‌جات مختلفه و احزاب نبوده است.

برای مبارزات این میدان حفظ موازنه سیاست داخلی منحصر به شخص شخصی که به نظر می‌رسید مرحوم خلدآشیان مستوفی‌الممالک طاب‌ثراه بود و بس - و به همین جهت مکرر از طرف مجلس تکلیف تشکیل کابینه به مرحوم معظم شده بود اما ایشان هم به همین جهت خاص از قبول ریاست وزراء خودداری داشتند و می‌فرمودند که باید با پند و نصایح آقایان سالار ملی و سردار ملی را قانع نمود که از رویه فعلی دست بردارند و صلاح نیست که قیام‌کنندگان اولیه آزادی‌خواه را با قوه اسلحه متفرق نمود.

بطوری که مشاهده شده در هر موقع بقاء دولت‌ها در مقابل یک یا چند محذور خارجی و داخلی مورد تهدید قرار می‌گیرد.

در دوره دوم که خانواده سلطنتی قاجار در خارج کشور و یا در زوایای داخل کشور مشغول تجهیزات و کنکاش حمله به مرکز بوده‌اند و وجود قوای ملی که خودشان پیش قدم در اخذ حقوق ملت شده بودند محذور و مشکل لاینحل دولت‌های وقت شده بود.

به هر حال مرحوم سپه سالار عصبانی شده و بدین شور با مجلسیان و بلکه با تعرض سخت به آنان از ریاست وزراء مستعفی گردید و بجز روسای بختیاری‌ها دیگر مردی که بتواند در آن موقع تشکیل کابینه بدهد یافت نمی‌شد و کابینه آنان هم از حیث محذور مجاهدین به مراتب بیشتر از کابینه سپهسالار برای مجلس و ملت و کشور اشکال داشت لذا تمام طبقات مختلفه به طرف مرحوم مستوفی رو آورده و مباحثات و مشاجرات زیاد نمودند - تا نامبرده و ریاست وزراء را قبول نمود.^(۱)

ولی بعد از قبول از تقدیم برنامه قانون اختیارات سه ماهه را تقدیم مجلس نمود و در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸ از تصویب مجلس گذرانید و سپس برنامه دولت را تقدیم و در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۲۸ برنامه هم به اکثریت قریب به اتفاق در مجلس شورای ملی

تصویب گردید.

حال دیگر مستوفی الممالک عذر موجهی در خودداری از اقدامات لازمه برای بقاء و استقرار مشروطه که خلع سلاح عمومی باشد ندارد خلاصه آن که مستمسک خوبی به دست آمده بود و آن قتل مرحوم خلدآشیان مرحوم سید عبدالله بهبهانی طاب ثراه بود که در تاریخ ۹ رجب ۱۳۲۸ یعنی هفت روز قبل از تشکیل کابینه اتفاق افتاده و دولت موفق به دستگیری قاتل نشده بود وقوع قتل مرحوم سید یکی از علل مهمه تشخیص علل خلع سلاح عمومی شده و مجلسیان را متوجه به این امر کرده بود - چون غیر از مرحوم مستوفی صلاح نبود که کس دیگری به چنین کار مهمی مبادرت ورزد و با زحمت زیاد مرحوم معزی الیه را متقاعد به قبول کرده و قانون اختیارات سه ماهه و برنامه را هم تصویب کردند ولی باز مرحوم مستوفی طبق اخلاق و رویه طبیعی خود از اقدام خودداری داشت.

به طوری که سابقاً هم گفته شد در خلال این احوال (۷ شعبان ۱۳۲۸) یعنی نه روز قبل از تصویب برنامه به قید قرعه هیأت نظار شرعی منتخب و تلگرافاً به پایتخت برای شرکت در مجلس دعوت شدند.

و بعضی از آنان مانند مرحوم حاج امام جمعه خوبی که در تهران بود بلافاصله در مجلس شرکت می نماید.

ولی مرحوم مدرس چون در اصفهان بود چند روزی بعد حرکت می کند و موقعی به تهران می آید که باب های اعتراضات را وکلاء آزادی خواه و ملیون عصبانی از قبیل مرحوم بهبهانی بر مرحوم مستوفی الممالک باز و گله داشتند که با تهیه تمام وسایل چرا این شخص ملت خواه حکومت ملی را در معرض زوال نگاه داشته و برای استحکام آن به وسیله خلع سلاح عمومی اقدام نمی کند و هیأت هایی از طرف مجلس و مردم با رئیس الوزراء در تماس بوده اند که زودتر این کار عملی شود من جمله مرحوم مدرس تازه وارد و حاج آقای شیرازی یک مرتبه با مستوفی ملاقات کردند که تفصیل قضیه به قرار ذیل است.

اولین ملاقات مدرس و مستوفی

مرحوم مدرس و مرحوم حاج آقای شیرازی با مستوفی ملاقات و تقریباً با او جنگ نموده و صریحاً به او گفتند که حضرت اشرف با این امتناع خود یک مرتبه دیگر کشور را به حال هرج و مرج دوره شاه مخلوع سوق خواهید داد.

مرحوم مستوفی در جواب کلیه طبقات سکوت صرف اختیار کرده و ابداً جوابی نمی‌فرمودند ولی در جواب مرحوم مدرس که مردی مبارز و منطقی بود و از روی هوی و هوس و با ایده‌آل حزبی هم صحبت نمی‌کرد ناچار به مدافعه‌گردید آقایان دموکرات‌ها که مرحوم سلیمان میرزا رجل پر حرارت‌شان بود می‌خواستند از موقع استفاده کرده شخصیت ملی عظیم مرحوم مستوفی را به حساب حزب خودشان بگذارند و فرموده بود آخر آقا من اهل جنگ نیستم آن هم جنگ داخلی و سرکوبی کسانی که با قوه مشیت و بازوی خود مشروطه را احیاء کرده‌اند - اگر چه اشخاص ناصالحی به آنها خلط شده‌اند مرحوم مدرس می‌فرمایند هیچ کس طالب سرکوبی مجاهدین آذربایجان نیست ولی اینها فعلاً حکم فیه یاغیه را دارند باید قبلاً با پند و اندرز متقاعدشان کرد که اگر طالب خدمت ملت هستند تحت قواعد مخصوص درآمده با منیت کشور پردازند و یا متفرق شده دنبال کار خود بروند و روسای آنان را نیز می‌توان وارد خدمات کشوری نمود و یا با تعیین شهریه که بتوانند اشاعه نمایند ساکت‌شان نگاه داشت و در صورت عدم قبول ناچار باید مجبورشان کرد زیرا اصلاح جامعه تعطیل‌پذیر نیست.

مرحوم مستوفی الممالک می‌فرمایند آقا چرا این کار به دست من بشود تا بعدها مخالفین برای من پیراهن خونین عثمان درست کنند - مرحوم مدرس می‌فرمایند برای این که این کار از غیر شما ساخته نیست و هرکس این کار را بکند علاوه بر این که موفق نمی‌شود عامه مردم با او ستیزه می‌کنند ولی چون ملت ایران چه در دوره استبداد و چه در دوره مشروطه به خانواده شما عقیده‌مند است و می‌دانند که آقا بر خلاف مصلحت ملت قدمی بر نمی‌دارید در این کار شما را تایید خواهند کرد - مرحوم مدرس فرمود در

این جا به جنگ جمل و دستور حضرت امیرالمومنین به حسن بن علی علیها السلام در باب پی کردن جمل حامل هودج عایشه ام المومنین تمثل جستم که برای تیمن و تبرک نوشته خود عیناً نقل می شود گفتم آقا شما که تاریخ اسلام می دانید جنگ جمل واقع شد و سرداران و شجاعان لشگر طاغی بصره یک یک به دست قواهای اتباع حضرت امیر علیه السلام کشته شدند.

اما افراد شکسته لشگر بصره برای نیل به افتخار حفظ ام المومنین هر یک بر دیگری در گرفتن مهار جمل او سبقت می جستند و جمعی نیز تعصباً دور او جمع می شدند و بلافاصله از طرف لشگر حضرت دست جلودار جمل قطع و اطرافیان هم به قتل می رسیدند ولی چون کسی به هودج ام المومنین اجازه تعرض نداشت باز بلافاصله این عمل تکرار می شد و چندین دست قطع و عده زیادی به قتل رسیدند حضرت مشاهده کرد که تا این هودج سرنگون نشود لشگر بصره به طور کلی متفرق نمی شوند و خوف می رود که تمامی مردم آن سامان به قتل رسیده و یا بی دست شوند لذا فرمان همایون امیرالمومنین علیه السلام بر پی کردن جمل صادر شد.

دو قهرمان جنگ جمل مالک اشتر نخعی و محمد بن علی مشهور به حنفیه فوراً حمله برده و یکی از آنها ضربتی بر پای جلو و دیگری پای عقب جمل را قطع کردند که جمل خواهد افتاد و به واسطه حمله حامیان ام المومنین ناچار به مراجعت شدند ولی باز جمل تعادل خود را از دست نداد و به همان حال بود در این موقع مأموریت خاص به عهدهی حضرت حسن علیه السلام داده شد که هودج را سرنگون نماید و به محمد بن ابی بکر برادر ام المومنین هم دستور داده شد که فوراً خواهر خود را ضبط کرده و از میدان جنگ خارج نماید.

حضرت حسن به سهولت حامیان هودج را متفرق کرده و موفق شد که پای سوم جمل را قطع کند که شتر صدای غریبی از خود خارج و فوراً بر زمین غلطید و جنگ خاتمه یافت.

امراء و شجاعان کوفه که در رکاب حضرت امیر بودند مخصوصاً محمد پسر

حضرت امیر المومنین و مالک اشتر که سعی و جد و جهد تمام در شکست لشگر بصره کرده بودند در این عمل دل شکسته شدند و گفتند تمام زحمات را ما تحمل کردیم و فتح نهایی به نام حضرت حسن که ابداً در جنگ شرکت نداشته خاتمه یافت.

همین که این خبر حسداً می‌رسید مقرر فرمود که فوراً مجلسی از تمام روساء قبایل و سرداران و سران سپاه تشکیل و اعلیحضرتش شروع به خطابه‌ی غرابی فرموده و ضمناً این مطلب را متذکر شدند نه تمام لشگر مشاهده نمودند که چگونه اهالی بصره تعصباً حفظ ام المومنین را و وجهه همت خود ساخته و در حضور او سر و دست‌های خود را از دست می‌دادند به همین جهت اگر کسی غیر از حضرت امام حسن موفق به زمین زدن هودج ام المومنین شده بود تا قیام قیامت مردم تعصباً با اولاد او عناد می‌ورزیدند و خودش ممکن نبود که جان به سلامت ببرد بلکه کسان و اولاد و خانواده‌اش گاه به گاه مورد قتل عام واقع می‌شدند ولی هیچ کس بر امام حسن نمی‌تواند ایرادی وارد کند زیرا هودج جده خود را بر زمین زده و خودش از تمام مردم روی زمین امروز به حفظ جده‌اش سزاوارتر است و هیچ کس نمی‌تواند به خود حق بدهد که بین حسن و ام المومنین ظالم و مظلومی تصور کند - پس این کار هم از جهت صلاح اسلام بوده و سرداران نباید از امری که به نفع آنان خداوند متعال پیش بینی فرموده تکدر حاصل کنند - با این بیانات فوراً چهره گرفته و عبوس امراء لشگر باز گردید و عبرت گرفتند.

آقای مستوفی الممالک همان طور که حضرت امام حسن علیه السلام شر هودج امیر المومنین را از سر مسلمانان رفع کرد حضرت اشرف هم حسن هستید و باید مشروطه جوان را از تعرض مجاهدین با زبان یا شمشیر خلاص کنید و هیچ کس هم به خود حق اعتراض به شما را نمی‌دهد - مرحوم مدرس می‌فرمودند در این موقع مشاهده کردم که به حدی مرحوم مستوفی تحت تاثیر قرار گرفته که دیگر در مقابل من نمی‌تواند مقاومت کند و خواه ناخواه به اقدام مساعد شده است لذا لازم دیدیم که نام‌برده را آزاد گذارده و از نزد او برویم فوراً مرحوم مستوفی الممالک فکر مدرس را

درک کرده و می‌فرماید خیر آقا من محتاج به مشاوره با کسی یا تأمل و مطالعه بیشتری نیستم و آقا مثل اجداد طاهرینت صحبت را بر من تمام کردی همان قسم که کابینه را به حول و قوه الهی قبول و بلافاصله برای خلع سلاح اشخاص غیر مسؤول اختیارات لازمه را هم مجلس اعطاء نموده من هم با مجاهدین اتمام حجت کرده و اگر مایوس از قبول و اطاعت آنان شدم بدون تأمل حکم محاصره پارک و جلب کلیه اشخاصی را که دارای اسلحه هستند صادر خواهم کرد.

کابینه مرحوم مستوفی و سپهسالار^(۱)

کابینه مرحوم مستوفی که عبارت بود از:

مستوفی الممالک، رئیس الوزراء - فرمانفرما، وزیر داخله - نواب، وزیر خارجه - حکیم الملک، وزیر مالیه - قوام السلطنه، وزیر جنگ - دبیرالملک، وزیر عدلیه - اسدالله میرزا، وزیر پست و تلگراف و در تاریخ ۲۶ شوال سال ۱۳۲۸ مزبور کابینه خود را به طریق زیرین ترمیم کرد.

عین الدوله، وزیر داخله - فرمانفرما، وزیر جنگ - محتشم السلطنه، وزیر عدلیه - صنیع الدوله، وزیر مالیه - نواب، وزیر خارجه - اسداله میرزا، پست و تلگراف - حکیم الملک، وزیر معارف و اوقاف - یمین الممالک، معاون وزارت جنگ.

برنامه‌ای که مرحوم مستوفی برای تصویب به مجلس تقدیم داشته بود با مقایسه به سوابق اخلاقیش فوق العاده جالب توجه واقع می‌گردد، زیرا مواد سوم آن راجع به تحکیم و تهیه قوای نظامی بوده است که عیناً نقل می‌شود.

۳- تهیه قوای نظامی که عبارت باشد از یک اردوی جدید منظم از اسلحه ثلاثه و مرکب می‌باشد از شش هزار و ششصد نفر در مرکز و اردوهای ساخلو لازمه به طرز قدیم با اصلاحات ممکنه در ولایات که مجموع عده آنها ۲۵ الی سی هزار نفر خواهد بود یا

اسلحه جدید که باید خریداری شود.

کسانی که با مرحوم مستوفی معاشرت داشته‌اند می‌دانند که عباراتی بدین صراحت و استحکام و یک پهلو کمتر از آن مرحوم شنیده شده تا چه رسد که به صورت لایحه به مجلس تقدیم نماید.

بعضی از مردم استفاده جو حساب کار خود را کرده و قدری آرام شده و فهمیدند که عبارت اعوذ بالله من غضب الحلیم بی موضوع نیست و مستوفی فوق العاده عصبانی شده است ولی در مجاهدین آذربایجان مختصر تاثیری نکرده و باز همان رویه‌ای را که با دولت‌های اول و دوم سپهسالار داشتند در این کابینه هم شروع نموده بودند و وساطت و رفت و آمد آقایان نواب و حکیم‌الملک که به واسطه آذربایجانی بودن تاحدی با مجاهدین مربوط بودند تاثیری نبخشید.

ناچار مرحوم مستوفی از قانونی که در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸ یعنی بیست و یک روز جلوتر از تصویب برنامه دولت خود (تصویب برنامه ۱۷ شعبان ۱۳۲۸ بوده است) که به شرح زیر از مجلس تقاضای اختیارات تامه نموده و بلافاصله هم تصویب گردیده بود استفاده و دستور اجرای آن را به شهربانی صادر نمود (اصل قانون اختیارات) هیأت وزراء پیشنهاد می‌کند که در تهران اختیارات تام به آنها برای سه ماه داده شود به این ترتیب:

- ۱- اسلحه را به ای نحوکان بدون استثناء از اشخاص غیرنظامی و غیرمطیع خلع نمایند.
 - ۲- خلع اسلحه به حکم هیأت وزراء به توسط نظمیه و مأمورین نظامی و قوای مرتب دولت خواهد بود.
 - ۳- هرکس در مقابل این حکم تمرد کند به قوه قهریه گرفتار و مجازات خواهد شد.
 - ۴- از مجامع و مطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشد به قوه‌ی قهریه جلوگیری خواهد شد.
- به هر حال مستوفی دستور اقدام به خلع سلاح عمومی را صادر و گرفتاری دولت‌ها

را از این جهت مرتفع کردند یعنی با محاصره پارک اتابک که محل تمرکز مجاهدین بود و تیراندازی که گلوله هم به پای مرحوم باقرخان سالار ملی اصابت می نماید بالاخره مجاهدین اسلحه خود را تسلیم و بعضی از آنان با تهیه وسایل از طرف دولت به اوطان خود مراجعت و بعضی دیگر که

سردار و سالار ملی از آن قبیل بوده اند در مرکز متوطن و مورد لطف و مرحمت دولت واقع می شوند - و این خدمت بزرگ که در مشروطه ثانی اولین مانع پیشرفت ملت شده بود به دست فرزند برومند ایران مرحوم مستوفی الممالک به تحریص و ترغیب مدرس در ضمن افتخارات تاریخی آنان ثبت گردید و همین قضیه اولین سبب معروفیت کامل مرحوم مدرس در مجلس و مرکز گردیده زیرا زیاده از چند روز از تشریف فرمایی آن مرحوم به تهران نگذشته بود که اتفاق بالا واقع گردیده است.

همه می دانند اگر این کار قبل از حمله محمد علی میرزا و سالارالدوله انجام نشده بود هیچ قوه ای قادر به جلوگیری از آنان نبود چه ملیون که قادر به امنیت شهر تهران نبودند چگونه می توانستند در دو جبهه با مدعیان سلطنت مبارزه نمایند.

بعضی از مورخین و نویسندگان که مطالعات کاملی در سوابق مرحومین مستوفی الممالک و مدرس نداشته اند جنگ صوری آنان را از نقطه صلاح کشور در دوره چهارم دیده اند خود را دچار تکلفاتی در چسباندن مطالب خود کرده اند.

و فکر نکرده اند که دو نابغه ملی و دو وطن دوست حقیقی هیچ وقت جز وطن و ملت هدفی ندارند و اساساً اشخاصی که در جریان قهر و صلح آقایان نامبرده شده اند صرفاً آلت بوده و دو قهرمان ملت دوست ما ابداً اختلاف نظری نداشته اند - و بدین جهت پایه دوستی آنان را تشریح نمودم که هر کس اشتباهی دارد با مطالعه صورت مجلس های دوره دوم و تامل در نکات دقیقه و ریزه کاری های آن که اهل ذوق و تحقیق در می یابند اشتباه خود را مرتفع می نماید.

خدمت و زمامداری کابینه مرحوم مستوفی در حدود هفت ماه بطول انجامید و سوابق خوبی از خود به یادگار گذارد - ولی رفته رفته باز آجیل خواهان به تک و پو

افتاده و همین که خطر را مرتفع دیدند شروع به بهانه جویی نمودند - چون تا این تاریخ اتکاء اعمال کابینه مستوفی به اتفاق و یا اکثریت قریب به اتفاق مجلس بود و به مجرد بلند شدن نغمه مخالفت آن مرد شرافتمند بدون مقاومت از ریاست وزراء مستعفی گردید و به ناله‌های فراکسیون دموکرات هم مختصر ترتیب اثری نداد.

و مجدداً مرحوم سپهسالار مأمور تشکیل کابینه شد و در تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۲۹ کابینه سوم خود و چهارم از دوره دوم را به طریق ذیل به مجلس معرفی نمود:

سپهسالار، رئیس الوزراء و وزیر جنگ - علاء السلطنه، وزیر فواید عامه و معارف - مستشارالدوله، وزیر داخله - مختارالدوله، وزیر مالیه - معاون الدوله، وزیر تجارت و پست و تلگراف - مشیرالدوله، وزیر عدلیه - محتشم السلطنه، وزیر خارجه و در تاریخ ۲۶ جمادی اولای کابینه را با تبدیل مرحوم ممتازالدوله که به علت عدم سازش با مستشاران خارجی از مالیه اظهار عدم رضایت می نمود به وزارت پست و تلگراف و معاون الدوله را از پست و تلگراف و معاون الدوله را از پست و تلگراف به مالیه ترمیم نمود و یک مرتبه دیگر هم کابینه را در تاریخ ۲۲ رجب ۱۳۲۹ ترمیم کلی کرد بدین نحو: صمصام السلطنه، وزیر جنگ - وثوق الدوله، وزیر داخله - حکیم الملک، وزیر علوم و معارف و فواید عامه - قوام السلطنه، وزیر عدلیه - مشیرالدوله، پست و تلگراف و تجارت - محتشم السلطنه، وزیر خارجه - معاون الدوله، وزیر مالیه.

و معاونین هم بدین طریق: شریف الدوله، معاون وزارت داخله - امیراعظم، معاون وزیر جنگ - محاسب الممالک، معاون وزارت پست و تلگراف - معاضد الملک، معاون وزارت مالیه - معتمد الملک، معاون وزارت خارجه.

پس از مدتی مقتضیات زمان تغییر کلی حاصل کرد همان قسم که چندی قبل اقتضاء کرده بود که به هر قیمتی است باید مرحوم مستوفی به ریاست وزراء برگزیده شود حال باید به یک نفر صاحب قوه طبیعی متوسل شد زیرا خطر حمله مدعیان سلطنت از دو طرف نزدیک و کشور قوای منظم کافی ندارد. و اگر هم مختصر قوای قزاق منظم کافی ندارد - و اگر هم مختصر قوای قزاق دارد محل اطمینان نیستند بسیار خوب

سپهسالار رئیس الوزراء که خود از سرداران فاتح تهران است چه علت دارد که خود به خدمت ادامه دهد. خیر ممکن نیست زیرا اطرافیان مرحوم سپهسالار قومیت نداشته و بطور کلی متفرق شده‌اند.

پس چه باید کرد مرد این میدان مرحوم صمصام السلطنه بختیاری است که اگر با دل‌گرمی به کار شروع نماید قادر است که هسته مرکزی قوای کشور را شخصاً تهیه نموده و با تقویت قوای شهربانی بتواند با مهاجمین مبارزه نماید.

در اوایل شعبان ۱۳۲۹ مرحوم صمصام السلطنه را مأمور تشکیل کابینه کرده و خان ساده قلب کلاه سفید صمیمی ملت را به ریاست وزراء خوشدل کردند و کابینه پنجم از دوره دوم به طریق ذیل تشکیل گردید.

صمصام السلطنه، رئیس الوزراء و وزیر جنگ - وثوق الدوله، وزیر خارجه - قوام السلطنه، وزیر داخله - حکیم الملک، وزیر مالیه.

کابینه‌ی مرحوم مستوفی و سپهسالار^(۱)

مشیرالدوله، وزیر عدلیه - دبیرالملک، وزیر پست و تلگراف - علاء السلطنه، وزیر معارف و قواید عامه
پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بعد دبیرالملک خارج و معاضد السلطنه به وزارت پست و تلگراف و اسدالله خان کردستانی به معاونت او معین شده‌اند.

در تاریخ ۷ ذیحجه سال مزبور صمصام السلطنه کابینه خود را ترمیم نمود.
صمصام السلطنه، رئیس الوزراء و وزیر داخله - مشیرالدوله، وزیر معارف - وثوق الدوله، رئیس الوزراء، وزیر خارجه - معاضد السلطنه، وزیر پست و تلگراف - محتشم السلطنه، وزیر عدلیه - ذکاء الملک، وزیر مالیه - سردار محتشم، وزیر جنگ.
در تاریخ ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۹ که تصادف با قضایای اولتیماتوم داشت باز بر حسب

۱- زندگی و شخصیت مدرس (شروع قسمت شانزدهم)، مجله خواندنی‌ها سال ۹ شماره ۴۳ صفحه ۱۹.

تمایل مجلس ترمیم مختصری شده است.

ذکاء الملک، وزیر عدلیه - حکیم الملک، وزیر مالیه - قوام السلطنه، وزیر داخله و در تاریخ ۳ محرم الحرام ۱۳۳۰ بر حسب دستور نایب السلطنه و تصمیم هیأت وزراء در مجلس دوره دوم تمدید شده را بستند و انتخابات دوره سوم شروع شد.

همین که دوره‌ی فترت شروع شد مجالس درس در تهران تشکیل گردید که تا آن تاریخ کمتر نظیر داشت زیرا مرحوم آقای شیرازی شروع به تدریس کفایه نمود و به واسطه نفوذ سیاسی خود که از دوره وکالت کسب کرده و در تهران معروف شده بود و نسبت به رفع احتیاجات مردم خاصه طلاب ساعی بود و بدین ترتیب جمع کثیری دور او جمع شده و پروانه وار او را احاطه نمودند.

مرحوم خلد آشیان حاج امام جمعه خوبی جاده او بیشتر کوبیده و صاف کرده بود زیرا نام برده در دوره اول هم مقام وکالت مجلس شورای ملی را حایز بوده و در دوره دوم به عنوان نظارت شرعیه دخالت و زیاده‌تر از علماء دیگر که چه به عنوان وکالت و چه به عنوان نظارت شرعیه به تهران آمده بودند. معروفیت حاصل کرده بود - مضافاً به این که عده‌ای کثیر آذربایجانیان در تهران ساکن و در تمام طبقات از اشراف گرفته تا اصناف بازاری طرفدار آن مرحوم بوده‌اند.

در مباحثه قلمی که بین جناب آقای خواجه نوری و جناب آقای مکی نماینده محترم مجلس اجمع به محل ورود مرحوم خلد آشیان سید حسن مدرس موقع تشریف فرمایی از اصفهان به تهران شده و خواجه نوری محل ورود را منزل حاج امام جمعه دانسته ولی آقای مکی محل ورود آن مرحوم را منزل صدرالعلماء دانسته که صحت و سقم هیچ یک از دو قول بر بنده معلوم نیست و برای تشخیص صحت و ترجیح یکی بر دیگری نیز اقدام نکرده‌اند زیرا مطلبی نیست که در شخصیت قهرمان و پهلوان نوشته بنده تاثیر داشته باشد ولی از آن جا که در مقدمه قول دادم هیچ قسم اعمال نظری در تایید و یا تردید نوشته‌های دیگران نکنم و عین حقیقت آن چه را که می‌دانم ابراز و تحریر کنم لذا ناچارم این جمله از عبارات آقای مکی را که مرقوم داشته

(در این جا نویسنده محترم دچار اشتباه و لغزش بزرگی شده و گویا این اشتباه در اثر این بوده که از نظر هم مسلکی و رفاقت با آقای جمال امامی فرزند آقای حاج امام جمعه خویی راه مبالغه را پیموده و خواسته است مانند سایر جزوات منتشر شده که تعریفی از رفقای خود کرده از پدر ایشان هم تعریفی کرده باشد والا در آن موقع یعنی صدر مشروطیت آقای حاج امام جمعه خویی هم تازه از خوی به سمت نمایندگی مجلس انتخاب شده بود و مانند مرحوم مدرس تازه به تهران ورود کرده کسی جز عده معدودی از آذربایجانی‌ها ایشان را نمی‌شناخت و با این کیفیت خود حاج امام جمعه احتیاج به معرف داشت - کما این که موقعی که در دوره اول به مجلس وارد می‌شود مرحوم آقا میرزا فضایی آقای آذربایجانی که از علماء متنفذ و در عین حال نمایندگی مجلس را داشت هنگام معرفی آقای حاج امام جمعه را بدین لسان معرفی می‌کند. امیرزا یحیی آقا وکیل خوی مرد ادب و فاضلی است).

تا این جا جناب آقای مکی بود و اینک بنده ناچارم عرض کنم که مطالب مجموعه خود ایشان راجع به حاج امام جمعه روی هم رفته با هم سازگار نیست.

زیرا در اینجا با این صراحت مرحوم حاج امام جمعه را وکیل دوره اول خوی دانسته‌اند و صحیح هم هست.

در جای دیگر که زندگانی مختصر مرحوم خلد آشیان مدرس را به قلم خود آن مرحوم مرقوم داشته‌اند در آن تصریح شده که مدرس برای دوره دوم به عنوان ناظر شرعی به تهران آمده‌اند.

پس به این قاعده با اعتراف به ملی بودن نوشته‌جات جناب آقای مکی ناچار باید معتقد شد که معزی‌الیه زمان مطالب مربوط به دوره اول را با زمان مطالب دوره دوم متصل به هم و یکی دانسته و مطالب را مربوط به یکدیگر کرده‌اند.

و حال آن که دوره اول از تاریخ ۱۷ شعبان ۲۴ تشکیل شده بود و دوره دوم از اواخر سال ۲۷ شروع و در سال ۱۹ خاتمه یافته است و بین این دو دوره ایران عزیزما دچار تحولات عظیمی شده است و از حیث زمان هم در حدود چهار سال و کسری

فاصله دارد.

پس مرحوم حاج امام جمعه خوبی مانند مرحوم مدرس تازه وارد تهران نشده بود و حداقل چهار سال و کسری قبل از آن مرحوم وارد صحنه سیاست شده بوده است. و برای مثل آن مرحوم شخصیتی که هم از حیث علم و هم از حیث ثروت و هم از حیث اعوان و انصار (آذربایجان) در درجه اول قرار داشت با وفا و صفایی که در خصایص ترک ما است و می توان گفت از حد اعتدال تجاوز کرده و به سر حد اعتدال رسیده بود چهار سال کافی بوده که مرحوم معزی الیه یکی از مجتهدین مشهوری می باشد که پیروانش محل تحسن حاجت مندان واقع شود ولی نه مانند مدرس شخصیتی - بی طرفی نگارنده (تشید) اقتضا داشت همان قسم که اشتباهات جناب آقای خواجه نوری نویسنده معروف متجدد را در مدرس شدن مدرس و انتخابات صنفی متذکر گردید. مسامحه ای جناب آقای مکی نویسنده شهیر متدین را نیز متعرض شود ولی نه با قلم زهرآلود و نیش دار بلکه با طریقه مرضیه خود مرحوم مدرس - «مجادلهم بالتی هی احسن» زیرا افتخار نویسنده نه فقط به رفاقت و وفاداری نسبت به آن نابغه ملی است بلکه افتخار دارم که مدتی از منبع علوم و اخلاق حمیده آن جناب بطور استاد و شاگردی استفاضه نموده ام.

مرحوم مدرس نیز مجلس درسی که در زمان نظارت شرعیه مجلس تشکیل داده بود تکمیل نمود و در دو قسمت تدریس داشت هم کفایه مرحوم آخوند خراسانی را تدریس می کرد و هم مکاسب شیخ را مباحثه می کرد - گرچه در فصاحت و بلاغت و حسن بیان به مرحوم حاج آقای شیرازی می رسید ولی به واسطه این که مستقیماً نکات و دقایقی را که از خود مرحوم آخوند خراسانی استفاده کرده بود در خاطر داشت شرح می داد فوق العاده در نظر طلاب علوم قدیمه جلوه گر گردیده بود انتخابات تهران و ولایات خیلی به تأنی شروع شد و اساساً به واسطه اختلافات شدید اخیر مجلس در دوره دوم که منتهی به فجایع روس ها در آذربایجان و بندر انزلی شده بود تا حدی مردم از مجلس زده شده بودند.

و حال آن که آن فجایع قبلاً از طرف روس‌های تزاری پیش بینی شده و بعد از قبول اولتیماتوم هم هرکاری که خواستند کردند چه اولتیماتوم با تمام جریان اختلافات باز در روز ۳ محرم ۱۳۳۰ قبول و فوراً به وسیله‌ی دولت به سفارت روس اطلاع داده شد - حتی مجلس را برای ترضیه خاطر روس‌ها تعطیل نمودند - اما روس‌ها باز هم به عملیات شوم خود ادامه دادند و روز ۱۰ محرم ۱۳۳۰ بود که مرحوم خلدآشیان ثقة الاسلام و همراهان آزادی خواه او را در تبریز به دار آویخته و یا اعدام نمودند.

مرحوم ادیب الممالک واقعه تأثرآور آذربایجان و خراسان را به صورت شاهکاری (ترکیب بند) در آورد که هر قلب سخت و خشتی را می‌شوراند.

خلاصه شاهکارش این است که در عالم رویا به عالم ملکوت صعود و در آنجا تخت مرصعی را مشاهده می‌کند که شاهنشاه عظیم‌الشانی بر آن تکیه زده و به قراین می‌فهمد که آن اورنگ جلال تکیه‌گاه حضرت مولی‌المتقین امیرالمومنین علی علیه السلام است پیش رفته و مراسم تعظیم و تکریم را بجا می‌آورد و مقارن این حال مشاهده می‌کند که از طرف دیگر غوغای عظیمی بر پا و معلوم می‌شود که جمعی ایرانی گرفتار چنگال ظلم و شکنجه جمعی از روس‌ها هستند - و در آن میان زنی را در فغان و عجز و ندبه می‌بیند که از حیث شیون و زاری او را به عنابه مادر جعفر برمکی که آن خود نیز قصه جانسوز وطنی تاریخی جداگانه دیگری دارد تشبیه کرده است می‌گوید آن زن با قد خمیده و چشم اشکبار و دل شکسته و جگر پر درد و داغ جوانان دیده بر سر زنان و سینه کوبان با چند کودک که هر یک از طرفی دامن مادر را گرفته دورا دور او حرکت می‌کردند (با اعمال بسیار از نکات ادیبانه و دقت‌های شاعرانه) به حضور حضرت امیر ۴ تشریف حاصل و شکایت خود را آغاز می‌نماید.

برای آشنایی بیشتر با منابع تاریخی در زمینه‌ی داستان شوستر، مراجعه به مذاکرات مجلس شورای ملی دوره دوم، به شرح زیر سودمند است:

صفحه	جلسه
۱۳۵۱	۲۵۵
۱۳۸۲	۲۵۹
۱۳۸۵ و ۱۳۸۶	۲۵۹
۱۴۳۸	۲۶۴
۱۴۷۸	۲۶۸



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی